



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

فہرظ الال
بلا فہرظ الال

غلام علی حداد عادل

بلا فہرظ الال
فہرظ الال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی

نویسنده:

غلامعلی حدادعادل

ناشر چاپی:

سروش (انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی
۶	مشخصات کتاب
۶	بسم الله الرحمن الرحيم
۷	رابطه لباس و فرهنگ
۸	اثبات مدعا
۱۰	رابطه لباس غربی با فرهنگ غربی
۱۲	سرمایه داری و لباس
۱۳	زمینه های تاریخی و بازوها ی علمی و فلسفی
۱۴	رابطه حجاب یا فرهنگ اسلامی
۱۷	لباس و سرّ ضمیر
۱۸	بی حجابی چگونه به ایران آمد
۱۹	لباس ژاپنیها چگونه غربی شد؟
۲۲	نگاهی دیگر از نظرگاهی دیگر به مسئله حجاب
۲۳	و اما دلیل
۲۸	خانواده
۳۰	سخن آخر
۳۱	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی

مشخصات کتاب

سرشناسه: حداد عادل غلامعلی ۱۳۲۴ - عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی / غلامعلی حدادعادل
 مشخصات نشر: تهران صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش ۱۳۸۹. مشخصات ظاهری: ۷۶ ص: مصور ۲۱ ×
 ۱۴ س.م. فروست: انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش؛ ۱۳۴. شابک: ۳۰۰ ریال (چاپ پنجم)؛
 ۱۸۰۰۰ ریال ۵-۰۰۶۳-۱۲-۹۶۴-۹۷۸: یادداشت: پشت جلد به انگلیسی G. Haddad Adel. The culture of
 nakedness and the cultural Nakedness. یادداشت: چاپ پنجم؛ ۱۳۷۲. یادداشت: چاپ نوزدهم. یادداشت:
 کتابنامه ص ۷۵ - ۷۶؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع: پوشاک -- فلسفه موضوع: پوشاک اسلامی -- فلسفه موضوع:
 حجاب شناسه افزوده: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. انتشارات سروش رده بندی کنگره: GT۵۲۱/ح۴ف۴ ۱۳۸۹ رده
 بندی دیویی: ۳۹۱/۰۰۱ شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۹۲۳۶۵

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه لباس پوشیدن، شأنی از شئون انسان است و پدیده ای است که تقریباً به اندازه طول تاریخ بشر سابقه و به قدر پهنه جغرافیای
 امروزین زمین، گسترش دارد. این پدیده با خصوصیات مختلف فردی و اجتماعی انسان در ارتباط است و می توان آن را از دیدگاه
 ههای مختلفی از قبیل روانشناسی، اخلاق، اقتصاد، جامعه شناسی، مذهب، قانون، تاریخ و جغرافیا مورد مطالعه قرار داد و برای یافتن
 پاسخی به این گونه پرسشها به جستجو برآمد که: چرا انسان لباس به تن می کند؟ چه رابطه ای میان نوع لباس انسان و خصوصیات
 روانی او وجود دارد؟ چه ارتباطی میان وضع مالی و طبقه اقتصادی یک انسان با نوع لباس او برقرار است؟ گروههای مختلف
 اجتماعی یک جامعه چه لباسهایی می پوشند؟ مذاهب مختلف در باره لباس چه گفته اند؟ در قوانین مدنی چه قانونهایی در باره
 پوشش مردم وضع شده است؟ تحولات لباس اقوام مختلف در طول تاریخ چگونه بوده و تحت تاثیر چه عواملی صورت گرفته
 است؟ در نقاط مختلف کره زمین و در اوضاع و احوال اقلیمی گوناگون، چه تفاوتهایی میان لباس مردم دیده می شود؟ پیداست
 که پاسخ به هر یک از این پرسشها و دیگر پرسشهای متعدد مشابه آن، محتاج بحثهای مفصل و فرصتهای طولانی است. محققان
 رشته های مختلف در باره این مسائل، به تحقیق و تفکر فراوان پرداخته و در این باره کتابها نگاشته اند. از مجموع تحقیقاتی که
 به عمل آمده، مسلم شده که لباس دست کم پاسخگوی سه نیاز آدمی است، یکی اینکه او را از سرما و گرما و برف و باران حفظ
 می کند، دیگر اینکه در جهت حفظ عفت و شرم به او کمک می کند، و بالاخره به او آراستگی و زیبایی و وقار می بخشد. لباس
 آدمی را می توان از یک لحاظ به مسکن او تشبیه کرد. درست است که انسان در ابتدا برای محفوظ ماندن از سرما و گرما و نیز
 حمله و هجوم حیوانات، به ساختن خانه می پردازد، اما علاوه بر این منظور، خانه مامن و ماوایی است برای او، تا خود، اموال و احوال
 اختصاصی اش را در چاردیواری آن سامان بخشد، و گذشته از اینها خانه هرکس فضایی است که او می تواند ذوق و سلیقه خود
 را، در حد امکانات خویش، در آن اعمال کند و غریزه زیبایی پسندی اش را ارضا نماید. لباس را نیز می توان به تعبیری «خانه» و
 درست تر بگوییم «خانه اول» هرکس دانست. لباس، خانه اختصاصی تر انسان است، چون هر فرد نخست در لباس خود سکونت
 دارد و بعد در خانه اش، و از این قرار است که می توان گفت، همه ما به جهت لباسی که بر تن داریم، خانه بدوشیم. منشأ اصلی
 پیدایش لباس، چنان که گفتیم، نیاز به محفوظ ماندن، عقیف ماندن و زیبا بودن است، اما اشتباه است اگر تصور کنیم که می
 توانیم این همه اختلاف و تنوع را که در لباس افراد جوامع مختلف و در دورانهای مختلف دیده می شود، تنها با در نظر گرفتن این

سه اصل توجیه کنیم. اگر به گروه‌های گوناگون اجتماعی نظر افکنیم، می‌بینیم که لباس زنان، مردان و کودکان با یکدیگر متفاوت است. پوشش روستائیان با شهرنشینان فرق دارد. در شهر نیز زنان خانه‌دار، لباسی متفاوت با لباس زنان کارمند به تن می‌کنند و اصناف و صاحبان حرفه‌های گوناگون نیز به تناسب کار خویش، لباسی خاص دارند. طبقات مختلف اجتماع نیز بسته به وضع اقتصادی و درآمد خود لباسهای گوناگون می‌پوشند و شرایط اقلیمی هر منطقه نیز بر نوع لباس مردم آن تاثیر می‌گذارد. معمولاً مذاهب هم در باره نوع لباس، دستوراتی دارند، چنان که در اسلام نیز در باره پوشش تن، قواعد و دستوراتی وجود دارد و اصطلاح «حجاب» در جامعه امروز ما، گویای همین نوع پوشش اسلامی است. در این نوشته در عین آنکه به تاثیر عوامل مختلف بر شکل و اندازه و نوع لباس توجه داریم، در پی بررسی این تأثیرات نیستیم و حتی قصد نداریم که از دیدگاه شریعت اسلامی نیز در باره کیفیت و حدود لباس بحثی کنیم. آنچه اختصاصاً مورد نظر است «رابطه لباس و فرهنگ» است و تأکید می‌کنیم که تکیه ما بر رابطه لباس و فرهنگ، به معنی غفلت و یا با بی اعتقادی نسبت به رابطه لباس با عوامل متعدد دیگر نیست، و اگر در این بحث، در کنار رابطه لباس و فرهنگ، از سایر تأثیرات سخن نمی‌گوییم، صرفاً بدین علت است که رابطه فرهنگ و لباس را، در طول رابطه لباس با سایر عوامل اجتماعی، اقلیمی، اقتصادی و تاریخی می‌دانیم، نه در عرض آن. به عبارت دیگر ما تأثیر فرهنگ را بر لباس مهم تر و کلی تر از آن می‌دانیم که از آن در ردیف سایر تأثیرها گفتگو کنیم و معتقدیم همه تغییراتی که در لباس از ناحیه عواملی غیر از فرهنگ، ایجاد می‌شود، تابع رابطه لباس و فرهنگ و محاط در چارچوب محدودیتهای فرهنگی است. (۱) استاد شهید ما مطهری در کتاب مسئله حجاب، به این پرسش از نظرگاه شریعت اسلامی پاسخ داده است. هم در این کتاب و هم در دو کتاب دیگر وی نظام حقوق زن در اسلام و اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب، بحثهای سودمندی در خصوص حجاب و مسائل مربوط به بدن، از دیدگاههای اخلاقی و اجتماعی مطرح شده است.

رابطه لباس و فرهنگ

معنی لباس را همه می‌دانیم، پس نیازی به تعریف آن نیست، اما فرهنگ را لازم است تعریف کنیم، یعنی لازم است مقصود خود را از «فرهنگ» بیان کنیم. فرهنگ در نظر ما و به تعریف ما، عبارت است از کلی‌ترین بینش و نگرشی که یک جامعه نسبت به جهان دارد، این بینش و نگرش همان معنایی است که آن جامعه برای هستی و انسان قائل است و به اندازه‌ای کلی و جهان‌شمول است که همه ارزشها و روشهای فرد و اجتماع را دربر می‌گیرد. در این نوشته که گاه برای توضیح بیشتر، «جهان بینی» را نیز به معنی فرهنگ و مرادف آن به کار گرفته‌ایم. ما معتقدیم که «جهان بینی» هر قوم در شکل و کیفیت بسیاری از جنبه‌های محسوس و ملموس زندگی آن قوم، تأثیری قوی دارد. جهانی که مردم می‌سازند و در آن زندگی می‌کنند تا اندازه زیادی تحت تأثیر جهان بینی آنان است. جوامع مختلف بسته به اینکه نسبت به هستی چه بینشی داشته و چه معنایی برای زندگی قائل باشند چه ارزشهایی را بر جهان حاکم بدانند، سبک و اسلوب خاصی در ساختن شهر، خانه، پوشیدن لباس و نظایر آن خواهند داشت به عبارت دیگر، فرهنگ یک قوم در وجوه مختلف زندگی آنان از قبیل صنعت، اقتصاد، مدیریت، شهرسازی، معماری و هنر، تجلی می‌کند و به منزله روحی است که در کالبد تمدن آن قوم جریان دارد و هر یک از این جنبه‌ها، آینه‌ای است که چون در آن نیک بنگریم، می‌توانیم چهره آن روح حاکم و آن فرهنگ کلی جامعه را در آن مشاهده کنیم. رابطه لباس و فرهنگ به اندازه‌ای قوی است که وقتی یک خارجی و غریبه وارد محیطی می‌شود، نخستین علامتی که او را می‌شناساند همان لباس اوست. گویی انسانها با لباس خود با یکدیگر صحبت می‌کنند و هر کس به زبان لباس خویش خود را معرفی می‌نماید که من کیستم، از کجا آمده‌ام و به چه دنیائی و چه فرهنگی تعلق دارم. سخن بر سر این مطلب است که اختلاف بین تن پوش مردم جوامع مختلف گذشته از خصوصیات جغرافیایی، اقلیمی و عوامل اجتماعی، اقتصادی، حرفه‌ای و سنی - ناشی از فرهنگ و جهان بینی آن جامعه نیز هست. انسان بسته به

اینکه برای جهان چه معنایی قائل باشد، خود را چگونه موجودی بشناسد، چه سرنوشتی برای خود تصور کند و سعادت خود را در چه بدانند، لباس پوشیدنش تفاوت می‌کند. چکیده مقصود ما از بحثی که در پیش داریم این است که اگر در جامعه‌ای مثل جوامع امروز غربی، مذهب در خصوص نوع لباس ساکت باشد و مصالح اجتماعی نیز قانونی برای اندازه و شکل لباس مردم وضع نکرده باشد، باز چنان نیست که قاعده و ملاکی بر کیفیت پوشش مردم حاکم نباشد، و هیچ دلیلی برای اینکه معلوم شود چرا این مردم بدینگونه لباس می‌پوشند و نه به گونه‌ای دیگر، وجود نداشته باشد و نوع لباس و تغییرات آن امری تصادفی و صرفاً تابع سلیقه افراد مختلف باشد. ما اصولاً در جهان هیچ پدیده‌ای را اعم از مادی و اجتماعی و معنوی، بدون علت و محصول شانس و تصادف نمی‌دانیم و به همین دلیل معتقدیم که اگر در جوامع غربی مذهب و قانون تعیین کننده نوع پوشش نیست، نباید تصور کرد که مردم در انتخاب لباس آزادند و لباس آنان از هیچ معیار و ملاکی تبعیت نمی‌کند و هیچ بینشی بر آن حاکم نیست. لباس انسان، نخست تابع فرهنگ جامعه اوست و سپس تابع سلیقه خود او. جامعه غربی امروز با لباسی که بر تن دارد با ما سخن می‌گوید. اگر به این سخن گوش فرادهم، فلسفه و فرهنگ غرب را خواهیم شنید.

اثبات مدعا

این مدعا را باید اثبات کرد. مدعا کدامست؟ یک بار دیگر تکرار می‌کنیم: در هر جامعه نوع و کیفیت لباس زنان و مردان، علاوه بر آنکه تابع شرایط اقتصادی و اجتماعی و اقلیمی آن جامعه است، قویاً تابع جهان بینی و ارزشهای حاکم بر فرهنگ آن جامعه و حتی مین و آیین آن جهان بینی است. در مقام اثبات این سخن، نگاهی به دنیای پیرامون خویش می‌افکنیم و دو بخش از جهان را در نظر می‌گیریم؛ یکی دنیای مادی غرب، که با علم، تکنولوژی و استعمارگری مشخص می‌شود و دیگر بخشی که وارث فرهنگها و تمدنهای کهنی است که مورد هجوم فرهنگ غرب واقع شده و متأسفانه خود را در برابر این فرهنگ باخته است و می‌رود تا همه میراث معنوی خود را زیر چکمه این تمدن قربانی کند. کشورهای اسلامی، هند، بخشهای وسیعی از افریقا، آسیای جنوب شرقی و بومیان امریکا از این قبیلند. اکنون به لباسهای آن دسته از مردم این سرزمینها که هنوز به کلی تحت تأثیر غرب قرار نگرفته‌اند، نگاهی می‌اندازیم. از ایران آغاز می‌کنیم که به ما نزدیکتر است و به آن نزدیکتریم. لباس روستائیان ایران را در نظر می‌آوریم؛ لباس طوایف و عشایر گوناگون، لباس کردها، بلوچها، بختیاریها، قشقاییها، لباس زنان دورمانده از هجوم فرهنگ غرب، لباس روحانیون... یک بار همه این لباسها را به سرعت از نظر می‌گذرانیم، آیا علی‌رغم تفاوت در شکل و رنگ و سبک و اندازه، وجه اشتراکی میان همه این لباسهای غیرغربی مردم ایران وجود دارد؟ همچنین نگاهی به لباس مردم همسایه کشور خویش می‌اندازیم، لباس عربها را در نظر بگیریم، و لباس بومی مردان و زنان هند، پاکستان و افغانستان، لباس زنان قبایل یمن و مراکش و لباس بومی مردم افریقا را. چه می‌بینیم؟ آیا میان این لباسهای گوناگون وجه اشتراکی هست؟ آیا شباهتی میان این لباسها و انواع لباسهای مردم وطن ما وجود دارد؟ پاسخ این سوال مثبت است. همراه با این نوشته تصاویری از لباسهای سنتی و ملی اقوامی که هنوز بطور مستقیم و کامل تحت تأثیر فرهنگ غرب قرار نگرفته‌اند، عرضه کرده‌ایم. یک نگاه به همه این تصاویر به ما می‌فهماند که وجه اشتراک این انواع متعدد و مختلف این است که همه آنها بلند، گشاد، غیرچسبان و عموماً با سربند، کلاه و دستار همراه است. البته میان این لباسها تفاوتهای بسیار وجود دارد؛ نوع پارچه، رنگ، طرز دوخت، تعداد اجزای یک دست کامل آن و بالاخره بسیاری از خصوصیات دیگر آنها با هم متفاوت است، اما علی‌رغم همه این تفاوتها که تابع احوال منطقه‌ای، اجتماعی و اقتصادی است، این وجه مشترکی که گفته شد، به نحو بارزی در آنها محسوس است. این سیر جغرافیای را می‌توان با یک تفحص تاریخی تکمیل کرد. اگر سری به موزه‌های لباس در کشورهای اروپایی بزنیم، خواهیم دید که لباسهای اقوام اروپایی در قرون وسطی و حتی تا مدت‌ها بعد از آن چه مردانه و چه زنانه، عموماً از این لحاظ شبیه لباس امروزین اقوام هنوز غربی نشده

سایر ممالک دنیاست، یعنی گشاد و بلند است. اگر به تحقیقات مربوط به پوشاک مردم ایران قبل از اسلام نیز مراجعه کنیم، خواهیم دید که این قاعده در آنجا نیز حکمفرما است، مجسمه‌ها و نقشهای برجسته و تصاویری که از دوره‌های مختلف ایران قبل از اسلام برجا مانده است، همه نشان می‌دهد که هم پوشاک مردان و هم پوشاک زنان، بلند و گشاد است. ۲-، زنی از افریقای غربی "۳-، سر!هوستان قاره امریکا "چنانکه در دو تصویر لباس زنان عهد هخامنشی و اشکانی نیز می‌بینیم زنان عموماً چادر بر سر دارند و پیراهنهای بلندی که تا مچ پای آنان را می‌پوشاند، به تن کرده‌اند. حال اگر به کشورهای اروپایی، امریکایی و به شهرهای غرب زده جهان نظر افکنیم، چه خواهیم دید؟ البته باز هم لباسها مختلف و متنوع است و مخصوصاً به سرعت و در آغاز هر فصل از سال، تغییر و تحول می‌یابد. اما در اینجا نیز یک وجه اشتراک در کارست و آن اینکه لباس انسان امروز غربی، چه مردانه و چه زنانه، تنگ، کوتاه و چسبیده به بدن است، و از این لحاظ درست نقطه مقابل لباسهای بومی و سنتی اقوامی است که هنوز تحت نفوذ و سلطه کامل فرهنگ غرب، قرار نگرفته‌اند. علت چیست؟ چرا انسان غیر غربی عموماً با لباس بلند و گشاد در جامعه ظاهر می‌شود و انسان غربی با لباس تنگ و کوتاه؟ در بسیاری از موارد هنگامی که می‌پرسیم چرا شرقیان چنان بوده‌اند و غربیان چنین‌اند، مخاطبان ما با یک مهر رسمی استاندارد شده، دهان ما را می‌بندند و فوراً می‌گویند علت این تفاوت آن است که شرق در قدیم علم و صنعت پیشرفته‌ای نداشته و غرب امروز دارد. اگر پرسیم چرا معماری شرق، زندگی شهری و روستایی شرق، پزشکی شرق، فن آبیاری و آبرسانی شرق چنان بوده که بوده و چرا در غرب چنین است که هست، پاسخ می‌شنویم که تکنولوژی و علم جدید منشأ این تفاوت است و این موهبتی است که غرب امروز واجد آن است و شرق دیروز فاقد آن. این پاسخ در بسیاری از موارد قانع‌کننده و یا حداقل ساکت‌کننده است. اما اگر پرسیم چرا مردم دنیا در قدیم معمولاً لباسهایشان را گشاد و بلند می‌دوختند و اروپاییان و امریکاییان امروز لباسهای تنگ و کوتاه می‌دوزند، آیا باز هم کسی می‌تواند بگوید که این تفاوت نیز ناشی از عقب ماندگی صنعتی و علمی شرقیان و پیشرفت غربیان امروز است؟ آیا چون تنگ دوختن لباس احتیاج به علم جدید و تکنولوژی پیشرفته غربی دارد، اقوام غیر غربی در گذشته و حال لباسهایشان را گشاد می‌دوخته‌اند؟ اگر اندکی دقت کنیم خواهیم دید که مسئله لباس، یکی از مواردی است که به هیچ وجه نمی‌توان آن را با همان مهر کلیشه‌شده «پیشرفت علمی و صنعتی غرب و عقب ماندگی شرق»، حل کرد. دوختن لباسهای تنگ برای مردم هزارسال پیش کاری چنان دشوار و پیچیده نبوده که نتوانند از عهده آن برآیند و امروز هم دشوار نیست. درست است که در صدوپنجاه سال اخیر چرخ خیاطی اختراع شده، اما چرخ در صنعت خیاطی تحول‌چندانی ایجاد نکرده و فقط به دوختن لباس سرعت بخشیده است. اگر لباسهای هزار سال پیش را با لباسهای امروز مقایسه کنیم، از لحاظ فن خیاطی تغییر مهمی میان آنها نمی‌بینیم. شاید بتوان گفت یکی از فنونی که در زمان قدیم سیر تکاملی خود را طی کرده، همین فن خیاطی بوده است و علم و تکنولوژی جدید بر خیاطی تأثیری نداشته و چنان نیست که خیاطهای امروز بتوانند لباسهایی بدوزند که خیاطهای قدیم نمی‌توانسته‌اند. علاوه بر این مردم قدیم هر اندازه هم که مطابق معیارهای غربی، عقب مانده فرض شوند، این اندازه می‌فهمیده‌اند که اگر شلوار را گشاد بدوزند و دامن پیراهن را کوتاه‌تر کنند، صرفه جویی کرده‌اند و این خود به نفع آنهاست. پس دیگر نمی‌توان گفت این تفاوت در شکل لباس، ناشی از پیشرفت و عقب ماندگی است و نمی‌توان گفت که شرقیان اگر می‌توانسته‌اند، آنها هم مثل مردم امروز غرب لباس می‌دوخته‌اند. نه، شرق می‌توانسته و می‌تواند لباس تنگ و کوتاه بدوزد، اما ندوخته و با آنکه ظاهراً از لحاظ اقتصادی هم به نفع او نبوده، لباس بلند و گشاد و سر بند و دستار را انتخاب و اختیار کرده است، و مهم‌تر از آن این است که غرب امروز هم با آنکه می‌تواند لباس شرقی بدوزد و ببوشد، چنین چیزی را نخواست و لباس تنگ و چسبیده به تن را انتخاب کرده است. حال که معلوم شد تفاوت شکل لباس تمدنهای شرقی و غربی ناشی از جهل و عقب ماندگی نبوده و نیست، لاجرم باید منشأ این تفاوت را در جای دیگری جستجو کرد. علت چیست؟ اگر اوضاع و احوال اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی مناطقی را که مردم آن در قدیم و همچنین در حال حاضر لباسهای گشاد و بلند بر تن داشته

و دارند، با اوضاع تمدن غربی مقایسه کنیم، خواهیم دید که هیچ یک از این عوامل نمی‌تواند منشأ این تفاوت باشد. نمی‌توان گفت انسان قدیم کار نمی‌کرده و کار، انسان جدید غربی را به انتخاب چنین لباسی وادار کرده است. نمی‌توان گفت هوا در قدیم سرد بوده و امروزه گرم شده است، نمی‌توان گفت در قدیم پارچه ارزان و فراوان بوده و کوتاهی لباسهای امروزی در اثر کمبود پارچه و نظایر آن است، اینها به شوخی بیشتر شبیه است. باید گفت، این جهان بینی و نظام ارزشهای شرق است که اقتضای چنان لباسی را دارد و لباس امروز غرب نیز متناسب با جهان بینی و فرهنگ امروز غربی است.

رابطه لباس غربی با فرهنگ غربی

اینک هنگام آن است که پرسیم لباس تنگ و کوتاه غرب امروز چه رابطه‌ای با جهان بینی و فرهنگ غرب دارد؟ لباس پوشیدن شأنی از شئون انسان است و در هر تمدن رابطه مستقیمی با معنای انسان و تعریف انسان در آن تمدن دارد. انسان در تمدن جدید غربی چیست؟ در پاسخ می‌گوییم در تمدنی که اساساً مادی است، انسان چه می‌تواند باشد؟ بیش از چهارقرن است که در اروپا خدا از صحنه زندگی غایب شده و در کلیسا عزلت گزیده است. معنویت به حاشیه زندگی خزیده و استخوان بندی فرهنگ و تمدن غربی، یک استخوان بندی مادی شده است. تاریخ چهار قرن اخیر غرب، تاریخ نفی ارزشهای معنوی و متعالی است و تمدن غرب، جلوه یک زندگی است که در آن دیگر معنویت و قدس اصالت ندارد و انسان دیگر موجودی نیست که حامل «روح الهی» باشد و بتواند خلیفه خدا در زمین شود، چرا که خلافت خدای گوشه نشینی که خود مدتهاست در تمدن غرب مقام و منصبش را از دست داده است دیگر منزلت و اعتباری محسوب نمی‌شود. در این تمدن، انسان هیچ فرقی بنیادی و وجودی با حیوان ندارد. البته هر حیوانی ویژگی مخصوص به خود را دارد، شیر درنده است و طاووس زیباست، فیل پر قدرت است، انسان هم باهوش است. چه می‌توان کرد، میان فرزندان طبیعت، تصادفاً این یکی که نامش انسان است باهوش تر از دیگران از آب درآمده است و باهوش خود به علم و تکنولوژی دست یافته و بر طبیعت مسلط گشته است. اما آغاز و انجام کار او هیچ فرقی با سایر حیوانات ندارد، او هم چند سالی در طبیعت زندگی می‌کند و می‌میرد و دیگر هیچ. آری این اندیشه حاکم بر فرهنگ جدید غربی است، فرهنگی که در آن حقیقت را فقط از زبان دانشمندان علوم تجربی باید شنید و بعضی از این دانشمندان دایره حقیقت را بر خود تا بدانجا تنگ کرده اند که گفته اند: «تا خدا را زیر چاقوی جراحی خود نینم، وجود او را تصدیق نخواهم کرد.» البته در کنار این اندیشه حاکم، همواره جریانهای ضعیفی از اندیشه های معنوی وجود داشته و نویسندگان و متفکرانی بوده اند که جز این می‌اندیشیده اند اما غرب اکنون در شب ظلمانی بی‌خدایی به سر می‌برد و این متفکران پراکنده، ستارگان دور کم نوری هستند که با همه التهاب و اضطراب خویش، این شب تاریک را به روز روشن بدل نمی‌کنند. ۲. اینان نیستند که غرب را ساخته اند و می‌سازند، اختیار غرب به دست نظامی است که ماده را اصل می‌داند و هر ارزش فراتر از ماده را، غیر علمی می‌شمارد و آن را توهم و تخیل و روبنا محسوب می‌کند. در چنین فرهنگی، که هیچ فردی پس از مرگی در انتظار انسان نیست و هیچ بهشتی او را به خود دعوت نمی‌کند، انسان چه می‌تواند کرد؟ همه فرصتی که او برای «بودن» دارد، همین فاصله کوتاه تولد تا مرگ است و او که جز در این فرصت مجال دیگری برای بودن و ماندن ندارد، ناچار است قبل از آنکه سوت پایان مسابقه به صدا درآید و مرگ دررسد، بیشترین امتیاز را برای خود کسب کند و تا می‌تواند از هر آنچه در این طبیعت لذت بخش و لذت آور است، بهره‌گیری نماید. ارزش و اعتبار همه چیز در این تمدن با این ملاک سنجیده می‌شود که چقدر می‌تواند به انسانی که اساساً حیوانی مادی است، لذت ببخشد، و یکی از چیزهایی که می‌تواند به او لذت ببخشد، «تن انسان» است. این تحول که همزمان با رنسانس در فرهنگ غربی روی داد و او را از ارزشهای خدایی و معنوی جدا کرد، در بسیاری از شئون انسانی مغرب زمین، انعکاس پیدا کرد. به دنبال رنسانس، سبک تازه‌ای در ادبیات و هنر اروپا به وجود آمد که در آن «انسان» اصل و محور و مبنای همه چیز بود، اما نه آن انسانی که در خود حقیقتی

آسمانی دارد، بلکه انسانی زمینی، انسانی اصولاً مادی و دنیوی. این انسان گرایی که مخصوصاً در این دوره در قالب ادبیات و هنر جلوه گر شده، و ۲) «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (آنان که نور از خدا نداشته باشند، نوری ندارند). قرآن، سوره نور، آیه ۴۰. از آن به عنوان یک سبک خاص به «اومانیسیم» تعبیر می‌شود بیش از هر چیز در نقاشی و مجسمه سازی آشکار است. ۳. مجسمه سازی که انسان را موجودی کاملاً این جهانی و جسمانی می‌بیند، هنر خود را در آن می‌داند که به «تن» او پردازد. این است که ناگهان از زیر تیشه سنگتراشان هنرمند رنسانس، مجسمه‌هایی برهنه بیرون می‌آید که بیش از هر چیز می‌خواهد این احساس را به بیننده القا کند که انسان همه تن است و هنرمند باید به تن او توجه داشته باشد. نمونه‌های این قبیل تندیسها فراوان است، اما شاید مجسمه «داوود» ساخته میکلا آنژ از همه مشهورتر باشد. مجسمه، تندیس مرد جوانی است در نهایت زیبایی و برومندی، که لخت مادرزاد است و نه تنها عضلات سر و سینه و دست و پای او، بلکه جزئیات اسافل اعضای او نیز به دقت حجاری شده است. این مجسمه نشانه بارز تغییر در فرهنگ اروپاست (تصویر ۲۳)، نشانه آن است که پس از رنسانس چه اندیشه و چه فرهنگی از پس ذهن هنرمند، بر دست و قلم او حاکم بوده است. در نقاشی نیز تفاوت آشکاری میان آثار این دوره و آثار قبل از آن مشهود است. بهترین راه برای درک تفاوت دو بینش جدید و قدیم، مقایسه صورتهایی است که نقاشان به تخیل خود از مریم مقدس کشیده‌اند. تصویرهای پیش از رنسانس، مریم را زنی نشان می‌دهد که گویی از سنخ زنان معمولی کوچه و بازار نیست. در صورت او حجب و آزر می‌خفته است که به او حالتی ملکوتی و آسمانی می‌بخشد، نقاش سعی می‌کند او را شبیه زنان زیبایی که پیرامون خود می‌بیند نکشد و خلاصه همه هنر خود را به کار می‌برد تا به او یک زیبایی معنوی ببخشد. اما نقاش دوره رنسانس و بعد از آن، مریم را از آسمان به زمین می‌آورد و مدل خود را برای تصویر مریم، از میان زنان زیبای کوچه و بازار انتخاب می‌کند. اکنون دیگر در صورت این مریم دنیوی شده، آن شرم مقدس دیده نمی‌شود و بیننده وقتی به تابلو نگاه می‌کند، بیش از آنکه به یاد ارزشهای معنوی آن بیفتد، تنها به زیبایی صورت ۳) البته اومانیسیم بعدها به اندازه‌ای قوت و گسترش یافت که به صورت یکی از ارکان تفکر غربی درآمد. ظهور اومانیسیم را در قالب یک سبک ادبی و یا هنری، باید نخستین جلوه از یک جهان بینی تازه دانست. خیره می‌شود. حتی ارزش مریم نیز در دوره‌ای که ارزش انسان به تن و روی اوست، به زیبایی ظاهری او بستگی دارد. (تصویر ۲۱ و تصویر ۲۲) این انسان باید از همه غرایز طبیعی و جسمانی خود حداکثر استفاده را بکند و چرا نکند؟ چه چیز می‌خواهد او را محدود کند؟ کدام حقیقتی برتر از طبیعت و جسم در زندگی و جامعه او به صورت جدی حضور دارد تا او برای کامجوییهای جسمانی خود حدی قائل شود و به سراغ آن حقیقت فراتر رود. انسان اصولاً آزاد است و اگر زندگی اجتماعی، برای آزادی او محدودیتی ایجاد نکند، هیچ حقیقتی در عالم وجود ندارد تا این آزادی بی‌حد و مرز او را محدود سازد. انسان جز «تن» چیز دیگری نیست و این «تن» یکی از مهمترین آبشخورهای لذت اوست و او در فرصت محدودی که تا مرگ دارد، باید از همه لذتها و از جمله. این لذت، تا می‌تواند بهره‌مند شود، آری «بیابان است و تابستان و آب سرد و استسقا» این است که غریزه جنسی در چنین جامعه‌ای بیداد می‌کند، و زن کالایی می‌شود که ارزش آن به اندازه لذت بخشی آن است. زن دیگر آن انسانی نیست که امانتداری الهی است و حتی می‌تواند تا بدانجا تعالی پیدا کند که به لقای پروردگار خویش دست یابد، نه، او فقط «تن» است و ارزش او به اندازه ارزش تن اوست. و اگر زن در این تمدن و در این جامعه، «تن» خود را به نمایش نگذارد، برای او چه باقی می‌ماند. اگر او را نبینند، او دیگر چه ارزشی دارد؟ همهموجودیت و هستی او در این است که او را ببینند و با نگاه خریداری ارزیابی کنند. اگر دکارت پیش از چهارصد سال قبل گفته بود «من می‌اندیشم، پس هستم»، زن در جامعه امروز غرب و همه جامعه‌های امروزی غریزه، ناچار باید بگوید: «مرا نگاه می‌کنند، پس هستم!!» زن فقط «جسم» است و مرد در برابر زن همه «چشم» است. زن یک شیئی است که مرد او را دائماً در دو کفه ترازوی چشمان خود می‌سنجد و ارزیابی می‌کند. در چنین فرهنگی که در آن، انسان پوک و پوچ است و از معنویت خالی است و رمز و رازی در وجود او نهفته نیست و هرچه هست همان تن و جسم است و

دست و چشم، لباس چه شکلی می تواند داشته باشد. پیداست که لباس وسیله ای برای پوشش تن نیست، بلکه برای آرایش آن است. در چنین حال و هوایی که شخصیت زن به نمایش جسم اوست، لباس او باید تنگ باشد تا همچون لعاب نازکی روی جسم او کشیده شود و خصوصیات جسمانی او را محو نسازد، و باید کوتاه باشد تا هرچه بیشتر تن او را نپوشاند! لباس نه خانه تن که «پوست دوم» اوست، و لباس به تن می کند تا با کمک آن بعضی از اندام خود را «قالب» و بعضی دیگر را «قاب» بگیرد! آنچه مدل لباس را تعیین می کند، روانشناسی جنسی است و در حقیقت مبتکران مدهای تازه، همواره در کار تنظیم نسبت میان برهنگی و پوشیدگی هستند، تا بتوانند حداکثر جلوه و جاذبه را در این جنس و حداکثر اشتیاق را در آن جنس دیگر ایجاد نمایند. این تنها لباس زنان نیست که تابع رابطه «چشم و جسم» است که لباس مردان نیز هست. تصادفی نیست که کت و شلوار مردانه غربی، که همه ما امروز می پوشیم، این اندازه چسبیده به تن و به اصطلاح قالب تن است. این هم غربی و دقیقاً ناشی از مفهوم مسئله جنسیت در غرب است. این میل به نمایاندن تن است که حتی لباس مردان را این اندازه تنگ می سازد و به تن می چسباند.

سرمایه داری و لباس

اما مسئله به همین جا ختم نمی شود. همان بینش مادی و دنیوی غربی که از افق نزدیک خور و خواب و خشم و شهوت دورتر نمی رود، یک نظام اقتصادی متناسب با خود نیز ایجاد کرده است که به منزله وسیله ای است تا جهان را با هر آنچه در آن است اعم از طبیعت و حیوان و انسان، هرچه بیشتر به مصرف کردن و مصرف شدن وادارد، و این همان «سرمایه داری» است که نظام اقتصادی جهان خالی از معنویت است. این نظام مبتنی بر «تکاثر» و افزون طلبی که ما شین مکنده عالم است، از همه قوا و امکانات جهان و همه نیروها و غرایز انسان استفاده می کند تا بازار تولید و مصرف را داغتر سازد. و «جنسیت» که نیرویی طبیعی در انسان است، در استخدام این نظام فزونی طلب و حریص قرار می گیرد و اینجا است که آن چنانی که پیش از این گفتیم آن چنان تر می شود. اینجاست که جنسیت و اختلاف جنس زن و مرد که در فرهنگ های معنوی آیه و نشانه لطف و حکمت خداوند است، ۴ ماهه گرمی بازار و رونق دکان اقتصاد سرمایه داری می شود. آنچه در فرهنگ معنوی اسلامی مایه آرامش و سکوت دانسته شده است (لَسْكُنُوا الْيَهَا) در دست انسان دور از معنویت، وسیله ای برای برافروختن هرچه بیشتر تنور خواهش می شود. زن در این جامعه که محکوم چنین نظام اقتصادی است، وسیله ای است که باید مصرف کند و مصرف شود. اقتصاد خالی از معنویت غرب، به غیر از این دو کلمه، هیچ ارزش دیگری را به رسمیت نمی شناسد. زن که فقط جسم است و تن، باید مصرف کننده و مصرف شونده باشد و این «باید» است که شکل لباس او را تعیین می کند. زن مظلومترین قربانی سرمایه داری غرب و در عین حال برنده ترین سلاح دست همین سرمایه داری است. اراده انسان برای خواستن، حد و مرزی نمی شناسد و انسان بی نهایت طلب است. این واقعیتی است که هم مادی مسلکان و هم معنوی مذهبان، آن را تصدیق کرده اند. اقتصاد افزون طلب غرب، این اراده بی نهایت طلب انسان را، در مسیر مصرف به خدمت خود می گیرد و سوار بر انسان می شود و بر اسب غریزه جنسی او تا زیاده می زند و هر زمان بر ساعت این حیوانی که خود ذاتاً چموش و سرکش است، می افزاید. فاجعه با غفلت از هویت معنوی انسان آغاز شد و همه وجود زن، در جسم او منحصر دانسته شد و انگاه چشمان آزمون دنیاپرستان، زن را چونان طعمه ای برای گرمی بازار سرمایه برگزید و او را در مسلخ پول قربانی کرد. عشق، آن لطیفه معنوی، که آکنده از راز و رمز بود، جای خود را به «سکس» داد و سکس در خدمت اقتصاد قرار گرفت و زاینده هزار صنعت تولید و گرداننده هزار بازار مصرف شد. تبلیغات نیز طبق معمول، راه را برای کاروان شتاب آلود سکس باز کرد. هنر چنان به سکس آلوده شده که در این «قحط سالی» یاران همه عشق را فراموش کردند و از یاد بردند که روز و روزگاری، هنر دریچه گشوده ای به سوی عالم معنی و حقیقت بود. هنر که ترجمان عالم «معنی» بود، اکنون آینه دنیای «صورت» شده بود و در این میان سینما، که هنر هفتم نام گرفته بود، آینه تمام نمای ابتذال شد و سرمایه داران غرب، سینما را آن چنان با

سکس پیوند دادند که گویی خاصیت طبیعی عدسی دوربینهای فیلمبرداری این است که جز این گونه مناظر را از خود عبور نمی دهد. و تلویزیون، سینما را هر شب به همه خانه ها ارمغان برد و تئاتر نیز کمی دیرتر، اما سرانجام، مغلوب این غول درنده وحشی شد و نمایش تنهای عریان و صحنه های امیزش جنسی، در تماشاخانه ها معمول گشت. از آنان که همه تفاوتهای شرق و غرب را، ناشی از پیشرفت صنعتی غرب، عقب ماندگی شرق می دانند باید پرسید، چه رابطه ای میان علم و پیشرفت صنعتی و برهنگی وجود دارد؟ اکنون در غرب، برهنگی و عریانی به جای زیبایی نشسته و سکس جای عشق را گرفته و ابتذال و تحریک جنسی نام هنر یافته است. دریغا که در این تمدن و فرهنگ که در همه فرهنگها و تمدنهای جهان به چشم تحقیر می نگرد، زن به صورت حیوانی درآمده است که باید از جنسیت او، که هیچ قید و شرط و حد و مرزی بهره گرفت. این حیوان که خود افسارش به دست دنیاداران حریص است، به نوبه خود افسار مردان را در دست دارد، این افسار، همان نگاه مردان است که آنان را غافل از همه چیز، برده وار به دنبال زنان می کشد و کار به جایی می رسد که اگر زندگی زن بسته به آن است که او را نگاه کنند، مرد نیز برای آن زنده است که زن را نگاه کند و از «نگاه» تا «گناه» راهی نیست و فاصله این دو، حتی از تفاوت این دو کلمه نیز کمتر است، که «نگاه» در حقیقت همان «گناه» است. این است که دست کم یک سوم مجلات میزهای روزنامه فروشان غربی، «چشم نامه» است و تیراژ این مجلات، از همه نشریات دیگر بیشتر و درآمد آن افزونتر است و کار تا بدانجا بالا می گیرد که صادرات این گونه مجلات، در اقتصاد کشورهای غربی سهمی عمده پیدا می کند. نقاشی، موسیقی، سینما، تئاتر، مجله، کتاب، عکس و پوستر، اینها همه، زن را به "بازار" می کشد، اما صنایع وابسته به سکس به اینها ختم نمی شود. دورشته عظیم اقتصادی دیگر برای غارتگری، چشم به زن دوخته اند. سازندگان لوازم آرایش و طراحان مد، و اگر قرار باشد فرهنگ معنوی به جای تمدن مادی بنشیند و زن دیگر شخصیت خود را به چهره و جسم خود نداند، تکلیف صاحبان این صنایع عظیم چه خواهد شد. اینجاست که بار دیگر به مسئله لباس باز می گردیم. زن غربی و غرب زده، نه تنها باید لباسی بپوشد که بدن نما و بدن پرداز باشد، بلکه باید دائماً لباس خود را به بهانه مد عوض کند، تا بازار مدسازان و پارچه فروشان و صنایع نساجی و خیاطان داغ بماند و اگر لباس وسیله خودنمایی نباشد، دیگر چه چیز چرخ این صنایع را به چرخش در خواهد آورد؟ و فاجعه آمیزتر از همه اینکه زن نه تنها وسیله ای برای مصرف شدن و مصرف کردن خود می شود، که وسیله ای برای مصرف هرچه بیشتر، هرچیز دیگر می شود. برای اینکه لاستیک تراکتور بیشتر به فروش برسد باید تصویر نیمه عریان یک زن در کنار آن باشد، همه فروشندگان در فروشگاههای بزرگ باید از میان زنان جوان انتخاب شوند و حتی در تبلیغات انتخاباتی مجالس قانونگذاری سکس و زن وسیله تبلیغ کاندیداها قرار می گیرد. (۴) وَمِنْ آيَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِيَسْكُنُوا اِلَيْهَا وَيَجْعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً، وَ رَحْمَةً. (و از نشانه های او یکی این است که از خود شما برایتان جفت آفرید تا در پناه آن آرامش پیدا کنید و از نشانه های او این است که بین شما محبت و مهربانی قرار داد). قرآن، سوره روم، آیه ۲۱.

زمینه های تاریخی و بازوهای علمی و فلسفی

در کنار این حرص و از سرمایه داران که عامل اصلی بازاری شدن زن است، زمینه های تاریخی و نظریه های علمی و فلسفی نیز موجود بوده و موجب شده است تا بازار سکس و برهنگی داغتر شود. اگر کلیسا، ازدواج را امری مغایر با معنویت محسوب نمی کرد و قدس و روحانیت را مستلزم پرهیز از ازدواج نمی دانست، شاید این عکس العمل در تمدن جدید به وجود نمی آمد. باید قبول کرد که لازمه هر تفریطی یک افراط است. اگر قدیسانی از قبیل سن ژروم، به نام دین تبلیغ نمی کردند که: «با تبر بکارت درخت زناشویی را فرو اندازید»^۵، امروز در مغرب زمین به نام بی دینی «درخت زناشویی را با تبر زناکاری فرو نمی انداختند.» کمک دیگر از ناحیه روانشناسی فراهم شد. که بارزترین جلوه آن، فرویدیسم است. تصادفی نیست که در کنار این بازار گرم لباس و آرایش و آرایش، در لباس علم، مکتبی ظهور می کند که غریزه جنسی را مبنا و اصل همه شخصیت آدمی و منشأ همه اعتقا

دات معنوی و ابتلائات دنیوی او محسوب می‌کند، و چون همه گرفتاریها را ناشی از سرکوبی غریزه جنسی می‌داند، دستاویزی می‌شود تا هرگونه محدودیت و ممنوعیتی از مقابل اسب سرکش این غریزه برداشته شود، تا شاید عقده‌های جنسی بشر، گشوده گردد و او به آرامش دست یابد. این چنین است که «سکس» برای خود در علم و روانشناسی، پشتوانه و پشتیبانی پیدا می‌کند. در کنار این روانشناسی، فلسفه‌هایی پدید می‌آید که بر این بی‌بندوباری و لجام‌گسیختگی مهر تأیید می‌زند. در اگزیستانسیالیسم مکاتبی ظهور می‌کنند که از میان همه حقایق عالم و همه واقعیتهای مربوط به انسان، فقط و فقط به «آزادی» او می‌اندیشند و همه قواعد و قوانین عقلی، اخلاقی، دینی و عرفی را به این دلیل که مزاحم آزادی فرد می‌شوند، کنار می‌گذارند و نفی می‌کنند و سرانجام از پوچی و نیست‌انگاری سر درمی‌آورند. عبارت معروفی از داستایفسکی نقل شده که گفته است: «وقتی خدا نباشد، همه کار جایز است» و این فلسفه‌ها، فلسفه صدور جواز برای هر کاری است که انسان می‌خواهد. فلسفه دنیایی است که در آن انسان دلش می‌خواهد همه کار بکند و چنین انسانی دلش فلسفه هم می‌خواهد و این فلسفه دلخواه اوست. فلسفه‌هایی که انسان را به نام «آزادی» در یک شب تاریک و در یک بیابان بی‌نهایت رها می‌کنند. بیابانی که نه در روزهایش سواد اعظم مدینه ای پیداست و نه در آسمان شب‌هایش کوکب هدایتی می‌درخشد. نمونه‌ای از انسانهای ایده‌آل این گونه فلسفه‌ها را در قهرمان داستان بیگانه، نوشته کامو، می‌توان دید. ژان پل سارتر در معرفی این داستان فلسفی می‌نویسد: از خواب برخاستن، تراموا، چهار ساعت کار در دفتر یا در کارخانه، ناهار، تراموا، چهار ساعت کار، شام و خواب، و دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه با همین وضع و ترتیب.... دنیا جز یک بی‌نظمی و هرج و مرج چیز دیگری نیست. یک تعادل ابدی که از هرج و مرج زایل شده است. وقتی انسان مرد، دیگر فردایی وجود ندارد. در جهانی که ناگهان از هر خیال واهی و از هر نوری محروم شده است، انسان احساس می‌کند که بیگانه است.... انسان پوچ، وجود خودش را در طغیان و سرکشی تأیید می‌کند.... این انسان، «ابدالآباد فارغ از مسئولیت بودن» یک ادم محکوم به مرگ را می‌داند. برای او همه چیز مجاز است، چون خدایی در کار نیست و چون انسان خواهد مرد. سارتر چهره قهرمان داستان بیگانه را چنین توصیف می‌کند: فردای مرگ مادرش، حمام دریایی می‌گیرد، با یک زن رابطه نامشروع برقرار می‌کند، و برای اینکه بخندد، به تماشای یک فیلم خنده‌دار می‌رود، و یک عرب را «به علت افتاب» می‌کشد و در شب اعدامش در عین حال که ادعا می‌کند «شادمان است و باز هم شاد خواهد بود»، آرزو می‌کند که عده تماشاچی‌ها در اطراف چو به دارش هرچه زیادتر باشد تا «او را با فریادهای خشم و غضب خود پیشواز کنند». ۶ پیداست که برای انسانی که این فلسفه، فلسفه اوست مسئله لباس و عفت و پوشیدگی چه معنایی دارد. (۵) زنا شویی و اخلاق، تألیف برتراند راسل، صفحه ۳۰. به نقل از اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب، تألیف استاد مطهری. (۶) نقل از مقال «توضیح بیگانه» ژان پل سارتر، در مقدمه؟ بیگانه آلبر کامو، ترجمه جلال آل احمد و علی اصغر خیره زاده.

رابطه حجاب یا فرهنگ اسلامی

سخن ما تاکنون همه این بود که لباسی که هم اکنون در مغرب زمین بر تن زنان و مردان دیده می‌شود، با فرهنگ و جهان بینی غربی در ارتباط است. اکنون می‌خواهیم به رابطه میان پوشش اسلامی و فرهنگ اسلامی اشاره ای داشته باشیم. تفاوت عمده فرهنگ جدید غربی و فرهنگ اسلامی در تعریف انسان منعکس می‌شود. اگر انسان بر حسب فرهنگ غربی، موجودی است که معنویت فرع و روبنای زندگی مادی اوست، در فرهنگ اسلامی موجودی است که معنویت کمال مطلوب و غایت و نهایت زندگی اوست. معنویت کمالی است که با مراقبت و تلاش و با دقت در به کارگیری و بهره‌وری باندازه از همه مواهب جسمی و روحی، برای انسان حاصل می‌شود. نکته مهم اینست که در اسلام، معنویت و روحانیت به هیچ روی در مقابل مادیت و جسمانیت قرار نگرفته است و چنان نیست که انسان مجبور باشد برای رسیدن به حقیقت معنوی، واقعیت مادی خویش را نابود کند. معنویت

اسلامی رقیب مادیت نیست که بخواهد حریف را به نفع خود از میدان بدر کند، بلکه هدایت کننده و کنترل کننده جسمانیت و مادیت است. دین برای آن نیا مده است تا ما را از جسم یکسره غافل سازد. و از دنیا جدا کند، بلکه برای آن است که به ما «اندازه» بیا موزد تا بتوانیم با حفظ اعتدال از افراط و تفریط مصون بمانیم و مثلاً چنان باشیم که خود را فقط تن بیانگاریم و جز به بهره‌وری از جسم به هیچ چیز نیندیشیم. غریزه جنسی، یکی از غرایز انسان و یکی از واقعیت‌های وجود اوست. اسلام هیچ واقعیتی و از آن جمله غریزه جنسی را نادیده نگرفته و هرگز بهره‌مندی از این غریزه را خلاف روحانیت و معنویت ندانسته است. همه محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها که در شریعت اسلامی در باب غریزه جنسی آمده، فقط برای آن است که بتواند به این اسب چموش لجام و افساری زند و آن را از تازیانه و تحریک بیجای رهگذران حفظ کند، تا مبادا اسب دیوانه وارم کند و سوار را نه تنها به مقصد نرساند، بلکه به زمین فرو کوبد و دیگران را نیز آسیب رساند. در چنین بینشی، دیگر تن، تنها بخش وجود انسان نیست، و انسان همه تن نیست که با مرگ فانی شود، و تنها مجال برای موجود بودن و خوشبخت شدن نیز، تمتع محدود جسمانی میان تولد تا مرگ نیست. انسان راه درازی در پیش دارد که مرگ یکی از گذرگاه‌های آن است. انسان رو به سوی خدا دارد که کمال مطلق و سرچشمه همه خوبیها و ارزشهاست. اینست که از تن بهره‌می‌گیرد اما به اندازه، نه همه وقت، نه همه جا و نه با همه کس. او خود را شریف‌تر از آن می‌داند که به جسمش شناخته شود و وظیفه خود را خطیرتر از آن می‌بیند که تنها به بدن نمایی و آرایش جسم پردازد. انسان در همپیشهای معنوی و از جمله در اسلام، برای آن لباس به تن نمی‌کند که تن را عرضه کند، بلکه لباس می‌پوشد تا خود را بپوشد. لباس برای او یک حریم است، به منزله دیوار دژی است که تن را از دستبرد محفوظ می‌دارد و کرامت او را حفظ می‌کند. لباس برای آن است که تحریک جنسی را کم کند نه آنکه بر قدرت تحریک بیفزاید. لباس، پوست دوم انسان نیست بلکه خانه اول اوست. انسان اسلام، کمال خود را در آن نمی‌بیند که تن خویش را چون کالایی تزیین کند و به راه اندازد و بفروشد، بلکه به جای آنکه تن خود را به خلق بفروشد، جان خود را به خدای خویش می‌فروشد. ۷ آری، مسئله لباس و شکل و نوع آن، امری ساده و سطحی نیست که آن را بتوان صرفاً محصول سلیقه افراد دانست. مسئله، مسئله دو فرهنگ و دو جهان بینی است که تفاوت آنها از زمین تا آسمان است و این تفاوت در همه امور اصلی مربوط به انسان و از جمله در لباس او جلوه‌گر می‌شود. در عمل هیچ چیز آسانتر از تقلید لباس دیگران نیست، اما قرن‌ها می‌گذرد و دیده می‌شود که یک جامعه، از لباس دیگران تقلید نمی‌کند و سنت خود را در نوع لباس حفظ می‌کند، چرا که تغییر لباس، همواره پیامد تغییر یک فرهنگ است و انسان تا با فرهنگ خود وداع نکند، نمی‌تواند با لباس خود وداع کند تا فرهنگ یک قوم را بپذیرد، لباس آنان را به تن نمی‌کند. درست به همین دلیل است که در احادیث ما آمده است که «من تشبه بقوم فهو منهم» هر که خود را به گروهی شبیه سازد هم از آن گروه است. لباس هر انسان پرچم کشور وجود اوست، پرچمی است که او بر سر در خانه وجود خود نصب کرده است و با آن اعلام می‌کند که از کدام فرهنگ تبعیت می‌کند. همچنانکه هر ملتی با وفاداری و احترام به پرچم خود، اعتقاد خود را به هویت ملی و سیاسی خود ابراز می‌کند، هر انسان نیز، ما دامی که به یک سلسله ارزشها و بینشها، معتقد و دلبسته با ید لباس متناسب با آن ارزشها و بینشها را از تن بدر نخواهد کرد. (۷) وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ. (هستند در میان مردم کسانی که جان خویش را می‌فروشند تا رضای خداوند را به دست آورند). قرآن سوره بقره، آیه ۲۰۷. و نیز إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَّهُمُ الْجَنَّةُ. (خدا از مؤمنان جان و مال آنان را می‌خرد و در عوض به آنها بهشت می‌دهد). قرآن، سوره توبه، آیه ۱۱۱. اگر بدانم که خواننده را با یک بحث کوتاه زبان‌شناسی خسته نخواهم کرد، این رابطه لباس و فرهنگ را از دیدگاه زبان و لغت نیز مطرح می‌کنم. در زبان فارسی برای لباس، واژه‌های «پوشش»، «تن پوش» و «پوشاک» را داریم و فعل پوشیدن و پوشاندن را به کار می‌بریم. در عربی بیشتر «لباس» و در زبان انگلیسی لفظ (Clothes) و (Dress) به کار می‌رود. حال اگر دقت کنیم می‌بینیم در فارسی، لفظ لباس که همان پوشش است، از مصدر پوشیدن گرفته شده که به معنی پنهان کردن و از نظر دور کردن است،

اگر کسی فرضاً بگوید که معنای اصلی پوشیدن، همان «به تن کردن» است و بعداً این کلمه به معنی پنهان کردن و مستور نگاهداشتن به کار رفته است، باز هم مدعای ما را ثابت کرده است. آنچه از واژه های پوشش، پوشاک و پوشیدن فهمیده می شود، این است که لباس برای مردم ما، وسیله ای برای پوشاندن تن و نما یاندن آن است و این مقصود و غرض و غایتی که مردم ما از لباس در نظر داشته اند به طور طبیعی و دقیقاً به دلایل فرهنگی و معنوی، در انتخاب این واژه جلوه گر شده است. یعنی هر فارسی زبان، چه با سواد و چه بی سواد، وقتی کلمه پوشش و پوشیدن را بکار می برد، با مفهومی که از این کلمه نزد خود دارد، در عمق ضمیر ناخودآگاه خود که با فرهنگ اصیل او مرتبط است، از لباس و لباس به تن کردن، پوشیده بودن و پوشیده ماندن را اراده می کند. اتفاقاً اگر به ریشه کلمه «لباس» هم رجوع کنیم، شبیه همین نکته را در خواهیم یافت. مصدر «لبس» در عربی به معنی به اشتباه افتادن و چیزی را با چیز دیگر همانند پنداشتن و چیزی را به جای چیز دیگر گرفتن است و «لبس» در عربی به معنی «شبهه و اشکال و عدم وضوح» آمده است (المنجد). در زبان فارسی نیز تلبیس و التباس به همین معنی عوض کردن و به صورت دیگر درآوردن و به اشتباه انداختن به کار رفته است. حال می بینیم که لباس که با این معانی هم ریشه است، در ذهن اعراب این معنی را می رساند که وسیله ای است برای از نظر دور داشتن شکل اصلی بدن و تغییر شکل دادن آن و آن را به شکل و گونه دیگر درآوردن و همانند با چیزی دیگر کردن و وسیله ای برای از بین بردن وضوح و مشخصات بدن (عدم الوضوح)، و باز می بینیم که فرهنگ یک قوم چگونه در زبان آن مستتر و متجلی است. لفظ دیگری که در عربی برای لباس وجود دارد «شعار» است و معنای دیگر شعار «عبارت و علامت مخصوصی است که یک گروه آن را علامت و وسیله معرفی خود قرار می دهند.» در زبان فارسی شعار معمولاً به این معنای دوم به کار می رود. این حقیقت که در زبان عربی شعار هم به معنی لباس آمده است و هم به معنی علامت و جمله ای که مشخص کننده یک جماعت است، دقیقاً همان نکته ای را ثابت می کند که از آغاز این نوشته تاکنون در صدد بیان آنیم. سخن ما اینست که لباس هر کس با بینش و روش او ارتباط دارد و بیان کننده مکنونات ضمیر و مشخص کننده شخصیت اوست. مامی گوئیم لباس هر کس شعار اوست که با آن موضع خود را به دیگران اعلام می کند و خود را می شناساند. حال وقتی به کتاب لغت مراجعه می کنیم، می بینیم که اتفاقاً یکی از الفاظی که به معنی لباس نیز آمده است، همین لفظ «شعار» است و جان کلام این است که این امر به هیچ وجه اتفاقی نیست و این اشتراک در لفظ دقیقاً ناشی از اشتراک در معنی است و ناشی از آن است که این مردم در عمق جان و فرهنگ خود لباس را در حکم شعار و شعار را به منزله لباس می دانند. در ادبیات فارسی گاهی دو کلمه «شعار و دثار» را به دنبال هم به کار می برند و مثلاً می گویند، فلان کس به اندازه ای به فلان عقیده و روش توجه و تظاهر دارد که آن را «شعار و دثار» خود قرار داده است. دثار به معنی جامه ای است که روی شعار می پوشند، یا رواندازی که به هنگام خواب بر خود می پیچند (یا ایها المدثر را در قران به یاد آورید) منظور از «شعار و دثار» در این موارد این است که بستگی و علاقه و ارتباط شخص با آن عقیده و روش به اندازه ای است که آن را به منزله لباس زیر و لباس روی خود قرار داده و به خود چسبانده و خود را با آن مشخص و بدان معروف ساخته است. پس می توان گفت که هر کس وقتی لباسی را به تن می کند، در حقیقت به تعظیم شعائر فرهنگی پرداخته است که آن لباس بدان تعلق دارد و ما که لباس غربی می پوشیم همواره در حال تعظیم شعائر غربی هستیم. حال اگر به ریشه کلمه (Dress)، که در انگلیسی به معنی لباس و جامه به کار می رود، مراجعه کنیم خواهیم دید که معنی اصلی این واژه که از ریشه لاتینی (Directus) گرفته شده، «مستقیم کردن، مرتب ساختن، آماده کردن، آراسته کردن و زینت کردن» و نظایر آن است، و آن گاه همین واژه به معنی پوشش و پوشیدن به کار رفته است، و در اینجا نیز به خوبی پیداست که در این زبان، معنی اصلی و عمقی لباس، آراستگی و زیبایی و مرتب و منظم بودن است، و می بینید که چگونه هر قوم با لفظی که برای لباس به کار می برد مطلوب و مقصود خود را از لباس بیان می کند. در فرانسه لغت (Habit) به معنی رخت، لباس و جامه آمده و آنگاه (Habiter) به معنی جاگرفتن، ساکن شدن، منزل کردن و خانه گرفتن است و (Habitat) به معنی مسکن طبیعی است و

ما گفته بودیم که «لباس، خانه اختصاصی تر هر انسان است و هر کس اولاً در لباس خود سکونت دارد و بعد در خانه خود». می بینید که وجود چنین احساسی نسبت به لباس چگونه در یک فرهنگ وجود دارد و در یک زبان تجلی می کند و این رشته سر دراز دارد و ناچار به همین اندازه اکتفا می کنیم.

لباس و سرّ ضمیر

شاید بسیاری از خوانندگان این مصراع شعر را شنیده باشند که «رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ ضمیر»، مقصود شاعر این بوده است که تغییر رنگی که به طور طبیعی در چهره انسان پیدا می شود از تغییر وضع و حال درونی او خبر می دهد. ما می توانیم قدری از مقصود شاعر فراتر رویم و بگوییم نه تنها رنگ طبیعی رخساره، بلکه آن رنگهایی که به طور مصنوعی به رخساره می زنند نیز از سرّ ضمیر خبر می دهد. نوع آرایشی که زنان بر چهره دارند، با احوال درونی و تمایلات روانی آنان ارتباط مستقیم دارد، و نه تنها آرایش چهره، بلکه آرایش همه بدن و شکل و اندازه لباسی که برای خود انتخاب می کنند، از سرّ ضمیر آنان خبر می دهد. لباس نه تنها تحت تأثیر فرهنگ جامعه است که معرف شخصیت تک تک افراد (۸) قابل توجه است که در انگلیسی در حالی که به خیاط مردانه (Tailor) گفته می شود برای خیاط زنانه مخصوصاً لفظ (Dress-Maker) به کار می رود. نیز هست، و البته میان شخصیت افراد و فرهنگ عمومی جامعه نیز ارتباطی قوی وجود دارد. در جامعه ای که ارزشهای والای معنوی و انسانی، بی اعتبار باشد و عالم درون انسان، حیثیت و معنایی مستقل از نمایشها و جلوه های بیرونی نداشته باشد، قهراً شخصیت انسان به کلی بر پایه توجه دیگران و اظهار نظر آنان در باره وی، شکل می گیرد و پیداست که افراد در چنین جامعه ای سعی می کنند با هر وسیله و از جمله با لباسی که به تن می کنند، برای خود نوعی تشخیص و تعیین ایجاد کنند. مد و تغییرات بی شمار و بی دلیلی که مرتباً در لباس رخ می دهد، چنین زمینه ای در ضمیر و روان افراد دارد. مخصوصاً در جامعه های غربی که نظام اداری محکم و جا افتاده، ماشینیسیم، و تسلط نظامهای اقتصادی و دولتها بر آموزش و پرورش و وسایل ارتباط اجتماعی، افراد جامعه را روز به روز به هم شبیه تر می کند و امکان هرگونه ابراز وجود فردی و ابتکار عمل را از آنان می گیرد، این نیاز به ابراز وجود و خود را از دیگران متمایز کردن، بسیار دیده می شود و فرد وقتی نتواند خود را از راههای منطقی و معقول ممتاز و مشخص کند، به هر اقدام دیگری دست می زند و بسا که سعی می کند با ایجاد هرگونه تغییری در شکل لباس و نوع آرایش سر و صورت، توجه دیگران را به خود جلب کند و خود را از گم شدن در جامعه نجات دهد، چرا که او که به حقیقتی برتر از جامعه، مثلاً خدا، معتقد نیست، گم شدن در جامعه را فنای شخصیت و مرگ خود می داند. اکنون نوبت مدسازان است که به این عطش سیری ناپذیر پاسخ دهند و از این ضعف اخلاقی که ناشی از یک انحطاط معنوی است، بهره جویی کنند. اما مدپرستی دلایل اخلاقی و روانی دیگری نیز دارد. در جامعه ای که اختلاف طبقاتی شدت دارد، این اختلاف طبعاً در نوع خانه، مدل اتومبیل، سبک زندگی و مخصوصاً در نوع لباس، منعکس می شود و مخصوصاً اشراف و ثروتمندان سعی می کنند ثروت خود را با نوع لباسی که می پوشند به دیگران اعلام کنند و لباس بهترین وسیله تفاخر است، چون همیشه همراه انسان است، اتومبیل و خانه همه جا همراه شخص نیست، اما لباس، حتی در هنگام شنا نیز که به حداقل می رسد می تواند به دیگران بفهماند که با چه کسی طرفند! آن عقده های چرکینی که از درون انسان به صورت شکل و نوع لباس سر باز می کند، متعدد و بسیار است. یکی همان میل به انگشت نما شدن و مشخص گشتن است و یکی دیگر تفاخر و اعلام میزان مال و ثروت است. میل به خودنمایی، حسادت و رقابت با دیگران نیز در لباس ظهور می کند. جاه طلبی و میل به سلطه بر دیگران نیز در انتخاب نوع لباس مؤثر است. این تنها ارتشیان نیستند که رتبه و مقام خود را با نوع لباس و علامات آن مشخص می کنند (البته شاید برای آنها این مشخص شدن لازم باشد)، بلکه در یک جامعه که باران پاک معنویت، آرایش برتری طلبی را از دل مردم پاک نکرده باشد، همه سعی می کنند با پوشیدن انواع لباس، مثل ارتشیا عمل کنند و تا جایی که می

توانند با پوشیدن لباسهای گران قیمت خود را گرانقدر و بالا و برتر نشان دهند. مردان، گاهی برای تفاخر و سلطه طلبی، از لباس همسران خود استفاده می کنند، بدین معنی که در شب نشینها و در کوچه و خیابان، هر مردی سعی می کند درجه جلالت و ابهت خود را با نوع لباسی که همسرش به تن دارد به دیگران بفهماند. اصولاً در جامعه خالی از معنویت، زن برای شوهر یک وسیله ابراز تشخص و تعین است، زن یکی از وسایل تجملی زندگی است و همان طور که مردان سعی می کنند با نوع اتومبیل و خانه و کفش و کلاه خود، خودنمایی کنند، با نشان دادن زن خود و لباسی که می پوشد نیز در واقع اهمیت خود را به دیگران می فهمانند. در فرهنگ اسلامی، لباسی که برای انگشت ناماشدن پوشیده شود، لباس «شهرت» نامیده شده است و زنان و مردان مسلمان به شدت از پوشیدن لباس شهرت منع شده اند. در فروع دین، در «کتاب الزی و التجمل» بابی است به نام «کراهیه الشهرة» که ما به ذکر دو حدیث از این باب اکتفا می کنیم. امام صادق می فرماید: کفی بالمرء خزیاناً یلبس ثوباً یشهره اویرکب دابة تشهره (در ذلت و خواری انسان همین بس که لباسی به تن کند یا مرکبی سوار شود که او را مشهور و انگشت نما سازد). همچنین از حضرت حسین بن علی علیه السلام روایت کرده اند که: من لبس ثوباً یشهره کساه الله یوم القیامة ثوباً من النار (هرکس برای مشهور شدن لباس به تن کند، خدا در قیامت بر او جامه ای از آتش می پوشاند). گفتیم که اشراف با لباسهای گران قیمت و متنوع خود، که در هر مجلسی یکی را به تن می کنند وضع مسلط مادی خود را اعلام و بر دیگران تحمیل می کنند، اما بیچاره عوام الناس و طبقه متوسط مردمند که سرگردان به دنبال این طبقه می دوند و در واقعی از طریق مد در دست آنان اسپرند، بدین ترتیب که قشر مرفه و بی درد جامعه دائماً برای خودنمایی، خود را از شکل معمول جماعت مردم خارج می کند و با انتخاب یک مد تازه نظر دیگران را بسوی خود جلب می نماید. توده عوام نیز به شوق تشبه به اشراف، به همان مد تازه هجوم می آورد و در نتیجه آن مد تازه به سرعت همگانی می شود و درست به همین دلیل برای اشراف، بی خاصیت می شود، چون آنها دنبال چیزی هستند که آنها را از دیگران جدا کند، بنابراین، بلافاصله دنبال یک مد تازه می روند و عوام که هنوز از عهده خرج مد قبلی برنیامده اند، خود را در میدان جاذبه یک مد دیگر می بینند و باز دوباره گوسفندوار به دنبال سلیقه قشر مرفه و ثروتمند می دوند. و این اسارت و بردگی چه دردناک است و از این گونه اسارتها در جامعه های آزاد و آزاداندیش! فراوان وجود دارد.

بی حجابی چگونه به ایران آمد

پیشتر گفتیم که پرهیز از بدن نمایی و عریانی و میل به حفظ حریم تن و داشتن احساس شرم و عفت، صفت مشترک همه جامعه هایی بوده است که به نحوی دارای معنویت بوده و انسان را فقط جسم و تن نمی دانسته اند، و نیز گفتیم این برهنگی همراه با فعالیت شدید غریزه جنسی از مختصات تمدن جدید غرب است. این تمدن از بدو ظهور خود تاکنون، مثل یک ابر تیره سعی داشته است تا آسمان سراسر جهان را پوشاند و همه زمین را از آفتاب حقیقت محروم سازد و صدالبته مملکت مانیز از سایه شوم این ابر زحمت در امان نمانده است. یکی از ثمرات هجوم غرب به ایران همین تغییر لباس و رواج برهنگی در میان قشرهایی از جامعه بوده است و از آن در رژیم طاغوت تحت عنوان «کشف حجاب» و در این اواخر «رفع حجاب» یاد می شد و در حقیقت چیزی جز مبارزه با پوشش اسلامی و ترویج لباس غربی نبود. اجرای این برنامه محتاج دو شرط بود: نخست یک زمینه فرهنگی و اجتماعی برای پذیرش لباس غربی، و دوم یک عامل اجرا که زور داشته باشد و به اسلام اعتقاد نداشته باشد. عامل دوم رضاخان، مأمور و سرسپرده دولت استعمارگر انگلیس بود که وظیفه داشت «ایران را هرچه زودتر از حوض ذلت به اوج عزت برساند و از گمراهی به شاهراه ترقی هدایت نماید!» و در پی اجرای همین مأموریت موظف بود به زور لباس مردان را متحدالشکل کند و بر سر همه آنها کلاه پهلوی بگذارد و چادر را نیز از سر زنان بردارد. اما شرط اول، یعنی زمینه فرهنگی و اجتماعی پذیرش لباس غربی را، غریزه ها تأمین کردند. آنان اسلام را نمی شناختند و به غرب خوشبینی مطلق داشتند. بیگانه با خویش و چشم بسته، دل بسته بیگانه بودند.

در واقع این قشر معدود، همان قشری بودند که قبل از فرو رفتن در لباس غربی و قبل از به دست گرفتن پرچم فرهنگ غرب، آن فرهنگ را پذیرفته بودند و تغییر لباس، آخرین و بیرونی‌ترین پوسته‌ای بود که در وجود آنها تغییر می‌کرد. این امر به ظاهر کم‌اهمیت تنها در جامعه ما اتفاق نیفتاد، در همه مشرق زمین، بسیاری از مردم به دنبال تسلیم در برابر فرهنگ غرب، جامه غربی به تن کردند. در لباس مردان - که خود البته غربی است - کراوات ظاهراً قطعه کوچک کم‌اهمیتی است، اما قبول آن در مشرق زمین در حقیقت نشانه یک تحول عظیم فرهنگی است. اگر پذیرش لباس غربی نتیجه سلطه فرهنگی غرب و خودباختگی شرق نیست، چرا تا کنون دیده نشده است که حتی یک نمونه از خصوصیات لباس شرقی در مغرب زمین پذیرفته شود و رواج یابد؟ ساده انگاشتن این مسائل نشانه ساده لوحی است. در جامعه‌ها در سالهای قبل و بعد از ۱۳۱۴، آنها که تغییر لباس را پذیرفتند، همان کسانی بودند که فرهنگ غربی را پذیرفته بودند، و آنها که نپذیرفتند نیز دقیقاً آنهايي بودند که آن فرهنگ را نپذیرفته بودند و گول آن به اصطلاح «ترقی» و «آزادی» و «تساوی حقوق» را نخورده بودند و همانها بودند که در برابر آن همه زور و قلدری مقاومت کردند. مسئله به ظاهر خیلی ساده بود، رضا خان می‌خواست زنان را از کیسه سیاه چادر بدر آورد و آنان را وارد دنیای پرنور و مرفعی جدید کند، ولی اکثریت عظیم این مردم در برابر این پیشنهاد ساده و منطقی، تا سر حد جان مقاومت کردند و حتی حاضر شدند جان خود را فدا کنند و کفن بپوشند، اما لباس غربی نپوشند. راستی که دفاع زنان ما از لباس و حجابشان در قضیه کشف حجاب رضاخانی، یک حماسه غرورانگیز در تاریخ ملت ماست. ماجرای دردناک مسجد گوهرشاد مشهد و آن جمع کثیری که در مخالفت با بی‌حجابی رضاخانی با دست خالی در برابر اسلحه ایستادند و کشته شدند، سند افتخار ملتی است که تاپای جان می‌کوشد از معنویت و فرهنگ الهی خود دفاع کند. رضاخان و مزبوران او با تمام قوا کوشیدند چادر را از سر زنان بردارند، پاسبانهای آن زمان موظف بودند هر کجا زنی را با چادر دیدند او را دنبال کنند و چادر و روسری از سر او بکشند و پاره کنند. دوستی تعریف می‌کرد، که در شهر کوچکشان کاشمر، رئیس شهربانی وقت (همان که مدرس را شهید کرده بود) روی تپه مرتفعی در حاشیه شهر می‌ایستاد و با دوربین نگاه می‌کرد و تا از دور زنی را با چادر در حرکت می‌دید به پاسبانها دستور می‌داد با اسب بتا زند و او را بگیرند و چادرش را پاره کنند. چه بسیار زنانی که مأموران چادرشان را برداشتند و آنها از شدت غصه و ناراحتی دق کردند و مردند. چه بسیار زنانی که از هول و اضطراب سقط جنین کردند و چه بسیار مادران و مادر بزرگهای ما که در همه آن سالهای وحشت و دیکتاتوری از خانه بیرون نیامدند و اگر توانستند، در خانه حمام ساختند تا حتی برای این گونه موارد ضروری نیز ناچار به بیرون رفتن از خانه نباشند. من خود در حلول سال ۱۳۴۶ در شیراز پیرمرد محترم معممی را در خانه اش ملاقات کردم که از سال ۱۳۱۴ یعنی از آغاز بی‌حجابی، تا آن زمان، پای خود را از خانه اش بیرون نگذاشته بود و بالاخره نیز به کوچه و خیابان نرفت تا از جهان رفت، چرا که پس از آنکه رضا خان جسم زنان را به کوچه کشانده بود، او بر خود حرام دانسته بود که چشم خود را به کوچه برد. من برای آنکه مسئله تغییر لباس امری ساده و سطحی تلقی نشود و واقعه در مقیاس جهانی آن ادراک شود، تاریخ تغییر لباس مردم ژاپن را به نقل از یک کتاب فرنگی به نام لباس و زینت و نظم اجتماعی، به اختصار می‌آورم و از خواننده می‌خواهم اندکی حوصله کند و مخصوصاً مشابهت‌های این تحول را در ژاپن و ایران، از لحاظ دوشرطی که قبلاً در مورد ایران ذکر شد، از این تاریخچه، به دست آورد.

لباس ژاپنیا چگونه غربی شد؟

قبل از دهه ۷۰-۱۸۶۰، تقریباً همه مردم ژاپن انواع لباسهای بومی خود را به تن می‌کردند. لباس بومی آنان، اساساً همان «کیمونو» بود (تصویر ۲۶) که عبارت بود از یک پیراهن بلند و گشاد که روی آن یک کمربند پهن می‌بستند. لایه‌های متعدد این لباس و نیز لایه‌هایی که از کتان و ابریشم در آن قرار می‌دادند، گرما را می‌گرفت.... طبقه متوسط مردم عموماً کیمونوی کتانی و نخی می‌

پوشیدند و طبقات ثروتمند جامعه، کیمونوی ابریشمی به تن می کردند. تا آن زمان پارچه های پشمی در ژاپن تولید نمی شد و ژاپنها از چین پارچه هایی خبر نداشتند.... نخستین گروهی که در ژاپن از لباسهای غربی تقلید کردند، افسران و افراد بعضی از واحدهای ارتشی و نیروی دریایی بودند که لباس خود را از اونیفرم ملوانان انگلیسی مستقر در یوکوهاما، اقتباس کردند. تحول سیاسی سال ۱۸۶۸ ژاپن را باید مهمترین واقعه تاریخ این کشور محسوب کرد. در پی این تحول، در ژاپن یک حکومت مرکزی قوی بر سر کار آمد که می خواست با فتودالیسم مبارزه کند. این حکومت به تقلید از شیوه های غربی و توسعه اقتصادی، علاقه مند بود. سیاستهای حکومت جدید در لباسهایی که انتخاب می کرد، مشهود بود. وقتی در سال ۱۸۶۹ دوک ادینبره از ژاپن دیدار کرد، دربار سلطنتی تصمیم گرفت از وی با لباسهای رسمی غربی استقبال کند. در ۱۸۷۰ دانشجویان دانشکده نیروی دریایی به پوشیدن اونیفرمهای انگلیسی موظف شدند، در همان حال دانشجویان دانشکده افسری نیز اونیفرم فرانسوی می پوشیدند. لباس پاسبانها و پستیچی ها در سال ۱۸۷۱ و لباس کارگران قطار میان توکیو و یوکوهاما در ۱۸۷۲، تعویض شد. در ۱۸۷۱ بحث پرسروصدایی میان وزیران کابینه و اعضای دیوان عالی کشور به وجود آمد. مسئله این بود که آیا کارمندان عالی رتبه مرکز و ولایات باید لباس ژاپنی به تن کنند یا لباس غربی. در این مناقشه، پیروزی با غرب گرایان بود. در همان سال از جانب دربار دستخطی خطاب به دادگستری بدین مضمون صادر شد که لباسهای قدیمی را که حالتی زنانه و غیرژاپنی دارد، منسوخ سازد و از کارمندان ادارات و دادگستری بخواهد که لباسهای غربی را که برای کار مناسب تر است بپوشند. در ۱۸۷۷ ارتش نوینی که از سربازان وظیفه تشکیل شده بود، با مردمی که در برابر حکومت جدید مقاومت می کردند، وارد نبرد شد. در این نبرد، سربازان لباسهای متحدالشکل جدید پشمی به تن داشتند و نیروهای مبارز مردم، لباسهای بومی کتان و ابریشمی شبیه لباس سامورائیه پوشیده بودند.... از سال ۱۸۸۰ به بعد، مدهای اروپایی به تدریج بخشهای حساس بازار را تسخیر کرده و اندک اندک جای خود را در بین طبقات مرفه باز نمود و قشرهای بالای جامعه، به تقلید از سرگرمیهای اروپایی از قبیل رقصهای دسته جمعی، گاردن پارتنی و مجالس موسیقی پرداختند، و در تمام این مراسم انواع لباسهای شب غربی را به تن می کردند. کم کم ملکه و سایر خانمهای درباری نیز با همین لباسها در انظار ظاهر شدند. در دهه ۹۰-۱۸۸۰ به دستور وزارت آموزش و پرورش دانشجویان دانشگاه ها و مدارس عالی موظف به پوشیدن اونیفرمهای غربی شدند، اما مدارس عالی غیردولتی تا مدتها از این دستور تبعیت نکردند. در پایان قرن نوزدهم پیشه وران، معلمان، پزشکان، کارمندان بانک و سایر پشگامان جامعه جدید، جملگی به هنگام کار و در غالب برنامه های اجتماعی مهم، لباسهای غربی به تن می کردند و در سال ۱۸۹۸ مصرف منسوجات پشمی به ۳۰۰۰۰۰۰ متر رسید که تماماً از انگلستان و آلمان وارد می شد. در آغاز قرن بیستم که نزدیک به سی سال از تحول سیاسی ۱۸۶۸ می گذشت، لباس غربی، علامت تشخیص و ترقی محسوب می شد.... پیروزی ژاپن بر روسیه در جنگ ۵-۱۹۰۴ و به دنبال آن توسعه ناگهانی اقتصادی، ژاپن را بیش از پیش مسحور اروپا کرد و تعداد کسانی را که از پارچه های پشمی و لباسهای غربی استفاده می کردند، افزایش داد. با وجود این باید توجه داشت که حتی در این زمان هم تعداد کسانی که این قبیل لباسها را می پوشیدند، بسیار محدود بود و اکثریت عظیمی از مردم ژاپن همچنان دلبسته لباس بومی خود بودند و آن جماعت قلیلی که به زور یا به دلخواه خود لباس «جدید» می پوشیدند، به محض رسیدن به خانه آن را از تن بیرون می کردند و همان کیمونوی راحت خود را می پوشیدند. در حقیقت لباس غربی، لباس کوچه و خیابان بود و لباس ژاپنی تا مدتها لباس منزل به حساب می آمد.... توده مردم تا قبل از جنگ جهانی اول، لباس غربی را نپذیرفتند، اما استفاده از منسوجات پشمی را در کنار کتان و ابریشم قبول کردند.... دو مانع بزرگ بر سر راه رواج مدهای غربی قرار داشت: یکی اینکه ژاپنها همچنان به لباسهای بومی خود بیشتر علاقه داشتند و دیگر اینکه قیمت پارچه های پشمی بالا بود و لباسهای سنتی بسیار ارزانتر تمام می شد. طی سالهای جنگ جهانی اول، اقتصاد ژاپن توسعه بسیار پیدا کرد و این امر به نوبه خود باعث شد تا تقلید از غرب در زندگی عمومی مردم راه یابد. اصطلاح «بونکا» که به معنی «مترقی و متجدد» بود، همه جا به معنی زندگی به شیوه غربی

بر سر زبانها افتاد و مردم همه آرزو می کردند که خانه بونکا و غذای بونکا و لباس بونکا داشته باشند، یعنی همه در حسرت خانه، غذا و لباس غربی بودند.... در حدود سال ۱۹۲۵ مدرسه های ابتدایی و متوسطه به شدت به تقلید از غرب پرداختند.... در این سالها، رواج رقصها و بازیهای دسته جمعی، به این گرایش دامن می زد. در اواخر دهه ۴۰-۱۹۳۰ تنها گروهی از مردم که کمتر از همه تحت تأثیر این تغییرات واقع شده بودند، روستائیان بودند که در آن زمان بیش از ۴۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می دادند. در همین زمان هم نکته قابل توجه این بود که اغلب مردم ژاپن- چه در شهرها و چه روستاها- در خانه به هنگام استراحت و خواب و خوراک، از همان لباس بومی خود استفاده می کردند.... از جنگ جهانی دوم تاکنون تحول غیر منتظره ای رخ نداده است. تقلید از مدهای غربی همچنان ادامه یافته و حتی سرعت بیشتری نیز پیدا کرده است. منظره عمومی خیابانها و معابر، منظره درهمی است و هر دو نوع لباس دیده می شود. همه یقین دارند که کیمونو در حال مرگ است اما تا مدتها همچنان بعنوان جزئی از اسلوب زندگی مردم ژاپن، باقی خواهد ماند. ۹۰ می بینید که مسئله، مسئله آزادی فرد و سلیقه شخصی نیست، بلکه هجوم یک فرهنگ خالی از معنویت است به همه فرهنگهای معنوی و سنتی و می بینید که در ژاپن هم که اسلام در کار نبوده است، قبل از غربزدگی، مردان و زنان لباسهای گشاد و بلند می پوشیده اند و بدنبال نفوذ غرب، و مخصوصاً بعد از استقرار یک حکومت مرکزی قوی (که ما را باید بیاد حکومت رضاخان بیندازد)، خانواده سلطنتی و اعیان و اشراف همزمان با تقلید از رقص، موسیقی و عاداتهای اجتماعی غربی، لباسهای سنتی خود را کنار می گذارند و لباس غربی می پوشند. همه سخن ما از آغاز تاکنون این بوده که پوشاندن تن و حفظ حریم آن از دست و نظر همگان، در میان همه اقوام غیر غربی عمومیت داشته و تغییر لباس در ایران نیز به زور و به دستور و میل و منفعت غرب، صورت گرفته است. حال قطعه ای از کتاب یک نویسنده نسبتاً مشهور را در همین موضوع نقل می کنیم. بسیار جالب توجه است که این نویسنده دقیقاً مثل ما معتقد بوده است که زنان در تمدنهای گذشته نوعی حجاب داشته اند، اما نتیجه ای که از این مقدمه گرفته است درست در نقطه مقابل نتیجه ما قرار دارد. بهتر است عین نوشته را نقل کنیم و مقایسه را به عهده خواننده بگذاریم: با مطالعه آثار تمدنهای مختلف، ظاهراً چنین به نظر می رسد که حجاب زنان از عادات قدیمه تمدنهای بشری بوده است. البته در قبایل وحشی و غیر متمدن حجاب و حتی پوشش بدن زنان وجود نداشته است، لکن در اقوام متمدن روی حس خود خواهی و تجمل دوستی، زنان محترم صورت خود را میپوشاندند. مسلماً پیدایش حجاب در بدو امر از لحاظ حفظ حرمت زنان محترم بوده، بعداً به تدریج صورت عفاف به خود گرفته و با آداب مذهبی اختلاط یافته است. زنان یونانی حجابی داشتند که در جزیره خیوس تا مدتها رواج داشته است. اغلب مؤلفین یونانی از حجاب صحبت کرده اند از جمله بین لوب دختر اولیس پادشاه یونانی را نوشته اند، حجاب داشته است. زندهای شهر تب حجاب خاصی داشته اند که مقابل دو چشم دو سوراخی داشته برای اینکه چشمها بتوانند ببینند (نظیر روبند سابق). دختران اسپارتی پس از شوهر کردن حجاب می گرفتند. نقوشی که مانده حکایت می کند که زنان اسپارتی سر را می پوشاندند ولی صورتشان باز بوده است، موقعی که به بازار می رفتند، زنان و دختران همه حجاب داشته اند. در کیش آریایی زنان محترم محجوب بوده اند. زنان محترم ایرانی برای حفظ حیثیت طبقه ممتاز و ایجاد حدودی که آنها را از زنان عادی و طبقه چهارم امتیاز دهد، صورت خود را می پوشانده و گیسوان خود را دراز نگاه می داشتند. زنان عادی ظاهراً گیسوان بلند نداشتند و شاید علت این بود که چون اغلب زنان طبقه نازله بایستی کار می کردند درازی گیسوان مانع آزادی ایشان می شده است، این است که بلند نگاهداشتن گیسو مخصوص زنان بزرگان بوده؛ همچنین محجوب بودن اختصاص به زنان اشراف داشته است. بعداً با شیوع اسلام در ایران این رسم ملی در ردیف عادات دینی شمرده شده و متدرجاً بین کلیه طبقات تعمیم یافته است، تا اخیراً که به همت و اراده شاهنشاه عظیم الشان ایران در ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ این رسم غلط از بین زنان ایرانی برداشته شد. باید دانست که دین اسلام مطلقاً امر به حجاب نکرده است به هیچ وجه این موضوع با هدف عالی این دین آسمانی راجع به نجات بخشیدن زنان از بینوایی و تیره روزی و احیاء آنان موافقت نمی تواند کرد..... ۱۰ همانطور که زیر بعضی از کاریکاتورها می نویسند

«بدون شرح»، ما نیز از این قطعه بدون شرح و تفسیر می‌گذریم. به هر حال اکثریت مردم ما در برابر کشف حجاب رضاخانی مقاومت کردند و دستگاه حکومتی پهلوی علی‌رغم همه زورها و فشارهای اجتماعی و تبلیغاتی خود روز بروز خود را در این مسئله شکست خورده تر دید. دشمن اگر باهوش بود از همین مقاومت مردم ما در برابر کشف حجاب، می‌توانست میزان اعتقاد و وفاداری این مردم را به اسلام بفهمد. شاید هم فهمیده بود، اما چه می‌توانست بکند؟ بالاخره دیدیم که همان زنان که اجازة نداده بودند رضاخان با تغییر لباس آنان، پرچم بیگانه را بر تن آنان بپوشاند، همان زنانی که سالها مقاومت منفی کردند و در خانه ماندند، چهل و چند سال بعد، همراه با دختران و نوه‌های خود، با همان چادرها، یعنی با همان پرچمهای مسلمانی خود، قیام کردند و دوش به دوش برادران خود، در یک انقلاب خونین با برانداختن دودمان پهلوی، به سلطه فرهنگ رضاخانی نیز خاتمه دادند. ۱۱ چه چیز می‌تواند بهتر از سخنان امام خمینی پایان بخش این بخش باشد؟ اما نه سخنان امروز و دیروز او، و نه سخنان یکی دو سال قبل از پیروزی انقلاب و نه (۱۱) عجیب است که کسانی که امروز به نام آزادی و دموکراسی، در مسئله پوشش اسلامی با جمهوری اسلامی مخالفت می‌کنند و روشنفکرانی که توصیه حکومت اسلامی را به پوشیدن لباس مناسب، خلاف آزادیهای فردی و دموکراسی می‌دانند، در آن دوران زورگویی و وحشیگری رضاخانی، که می‌خواست به زور سرنیزه مردم را به برهنگی بکشاند، هیچ کدامشان دم برنیاوردند و مخالفت نکردند و نگفتند که مجبور کردن مردم به ترک لباس پوشیده مورد علاقه‌شان (قطع نظر از اعتقادی که مردم بدان لباس داشتند)، خلاف آزادیهای فردی و دموکراسی است. اینان کسانی هستند که هر وقت پای مخالفت با اسلام در میان باشد، به یاد دموکراسی و آزادی می‌افتند. امروز توصیه به اینکه زنان در کشوری که حکومتش اسلامی است، باید رعایت پوشش اسلامی را بکنند، کشتن آزادی فردی است و باید در مقابل آن قدم کرد و در عزای حقوق از دست رفته گریست، اما دیروز در همین مملکت اسلامی، پاره کردن چادر و روسری زنان، خلاف آزادی نبود. با آنکه همه می‌دانند که پوشاندن سر برای زنی که به آن معتقد نیست، به مراتب آسانتر است از برداشتن چادر برای زنی که به آن معتقد است. حتی سخنان سالهای نزدیک به پانزده خرداد، که سخنان او نزدیک به چهل سال پیش، آن زمان که کشف اسرار را می‌نوشت. امام امت در آن زمان که جلوه‌های تمدن غرب، چشم و گوش بسیاری از رجال سیاسی و نویسندگان و روشنفکران را کور و کر ساخته بود، با چشمی که به نور خدا بینایی و بصیرت یافته بود، آنچه را که آنان نمی‌دیدند، می‌دید و فریاد می‌کرد. او در جوانی، آنچه را که بعضی از پیران امروز حتی در آینه هم نمی‌بینند، در خشت خام می‌دید و می‌گفت: «ما می‌دانیم که این سخنان برای کسانی که با خیانتکاری و شهوت پرستی و آواز و نواز و رقص و هزار جور مظاهر فسوق و بی‌عفتی بار آمدند خیلی گران است. البته آنان که تمدن و تعالی مملکت را به لخت شدن زنها در خیابانها می‌دانند و به گفته بی‌خردانه خودشان با کشف حجاب نصف جمعیت مملکت کارگر می‌شود (لکن چه کاری، همه می‌دانید و می‌دانیم) حاضر نیستند مملکت با طرز معقولانه و در زیر قانون خدا و عقل اداره شود. آنهایی که این قدر قوه تمیز ندارند که کلاه لگنی را که پس مانده درندگان اروپاست ترقی کشور می‌دانند با آنها ما حرفی نداریم که آنها از ما سخن خردمندانه را بپذیرند و عقل و هوش و حس آنها را اجانب دزدیده اند..... آن روز که کلاه پهلوی سر آنها گذاشتند همه می‌گفتند مملکت باید شعار ملی داشته باشد، استقلال در پوشش دلیل استقلال مملکت و حافظ آن است. چند روز بعد کلاه لگنی گذاشتند سر آنها یک دفعه حرفها عوض شد گفتند ما با اجانب مراد نداریم باید همه هم شکل باشیم تا در جهان با عظمت باشیم. مملکتی که با کلاه عظمت برای خود درست می‌کند یا برایش درست می‌کنند، هر روزی کلاهش را ربوندند عظمتش را هم می‌برند.» (۱۲ ۹) از کتاب **Dress, Adornment and the social order** (صفحه ۳۱۲. ۱۰) حقوق زن در اسلام و اروپا، تألیف حسن صدر، چاپ سوم، از انتشارات سازمان کتابهای جیبی، خرداد ۴۲، صفحات ۴۸ و ۴۹. ۱۲) کشف اسرار، تألیف امام خمینی، صفحات ۲۲۳ و ۲۲۴.

پس از آنکه موضوع حجاب در تیرماه ۵۹ برای دومین بار از جانب حکومت اسلامی در ایران مطرح شد، یک مجله فکا هی هفتگی، کاریکاتوری چاپ کرده بود که خیلی پر معنی بود. در پرده اول یک زن چادری را کشیده بود که به دست آژانه‌های رضا خانی گرفتار شده است و آنها دارند با خشونت و ضرب و شتم چادر را از سر او می کشند و وحشت همه وجود زن را گرفته است. در این پرده نوشته بود «دیروز»، در پرده دوم، یک زن بی حجاب لوکس مینی ژو پی دیده می شد که عده ای از پاسداران و مأموران کمیته ها همراه با کسی که یادآور آیت الله خلخالی بود دور و برش را گرفته بودند و یک روسری به او عرضه می کردند، در اینجا هم نوشته بود «امروز» از این تصویر طنزآمیز می توان استنباطهای مختلف داشت. مثلاً می توان گفت که این مسلمانها که دیروز در قضیه کشف حجاب مورد آزار و حق کشی واقع شده اند، عقده پیدا کرده اند و حالا که به حکومت رسیده اند و قدرت یافته اند، می خواهند تلافی کرده و همان ظلمی را که آژانه‌های رضاخان به زنهای آنان کردند، با پاسداران خود به زنهای بی حجاب بکنند. برداشت طبیعی تر دیگری از این کاریکاتور این است که آقایان حکومت اسلامی بدانید همان طور که زور رضاخانی نتوانست بی حجابی را پایدار سازد، زور شما هم نخواهد توانست با حجابی را عملی کند. این حرف، حرف درستی است یعنی اگر ما در مسئله لباس و پوشش اسلامی منطقی نداشته باشیم و استدلالی نکنیم و نتوانیم حقانیت و لزوم پوشش اسلامی را با دلیل و برهان ثابت کنیم، ما هم قهراً به سرنوشت رضاخان دچار خواهیم شد. ما اگر نتوانیم در اندیشه و دل مردم راه پیدا کنیم، از زور کمیته و پاسدار، به تنهایی چه کاری ساخته است. و البته فراموش نخواهیم کرد که در هر جامعه ای، همواره عده ای، هستند که هیچ منطق و هیچ برهانی نمی تواند آنان را از مسیرشان بر گرداند و با اینان جز با زبان زور، به هیچ زبان دیگری سخن نمی توان گفت، چرا که بقول، حافظ «تیغ سزاست هر که را فهم سخن نمی کند». اما قبل از زور، و خیلی هم قبل از آن ما باید دلیل و برهان خود را عرضه کنیم. حال از خود پرسیم آیا واقعاً ما که برای گسترش کامل پوشش اسلام در جامعه تلاش می کنیم، چه انگیزه ای داریم؟ آیا عقده گشایی می کنیم و می خواهیم ظلمی را که بر نسل گذشته رفته است، با ظلم به نسل بعد جبران کنیم؟! آیا قدرت، دولتمردان حکومت اسلامی را به دیکتاتور انداخته است؟ و اصولاً چرا جمهوری نوپای اسلامی که هنوز ریشه هایش محکم نشده است و هزار دشمن هزار چهره در داخل و خارج مملکت دارد، قبل از حل مشکلات اساسی خود در صدد تحمیل پوشش اسلامی به زنان برآمده است؟ آیا این عمل، حداقل یک بی سیاستی نیست؟ به همه این سؤالات باید وقتی پاسخ داده شود که دلیل و برهان حکومت اسلامی برای لزوم پوشش اسلامی، شنیده شود، اگر این دلیل قانع کننده نباشد، آن گاه راه برای توجیهاتی از این قبیل که برشمردیم باز خواهد بود. من بدون آنکه در مسئله پوشش اسلامی، معتقد به اعمال زور و خشونت باشم و از شدت عمل، طرفداری بی قید و شرط کنم، خطاب به آنان که هر وقت پای تصمیم در مورد حجاب به میان می آید، تلاش حکومت اسلامی را برای وضع هر گونه قاعده و ضابطه ای در مورد لباس، با زورگویی رضاخان برای برداشتن چادر مقایسه می کنند، می گویم این مقایسه وقتی درست است که انگیزه ما برای با حجابی همپایه و همانند انگیزه رضاخان برای بی حجابی باشد. درست است که هر کس معتقد است کاری که می کند بهترین کار ممکن است، اما بالاخره مردم می توانند سخن همه را بشنوند و با شعور و فطرت سلیم خدادادی خود، دلایل دوطرف را با هم مقایسه کنند. مقصود این است که اگر به فرض، ظاهر دو عمل با هم مشابه باشد، نباید حکم کرد که ارزش آن دو عمل یکسان است. جراحی که شکم بیمار را به قصد نجات او از مرگ می درد، ظاهر کارش با چاقو کشی که به قصد کشتن شکم کسی را پاره می کند، شباهت دارد، اما آیا باید عمل جراح را نیز محکوم کنیم چون قبلاً عمل آن چاقو کش را محکوم کرده ایم؟

گرچه تا اینجا هم آنچه در باب وجود حجاب در فرهنگها و تمدنهای غیر غربی گفته ایم و مقایسه ای که با فرهنگ غربی به عمل آورده ایم، خود دلیل بوده است، اما اکنون می خواهیم بدون رجوع به تاریخ گذشته و مسئله برخورد فرهنگها، از منظری دیگر، به مسئله لباس و پوشش نظر اندازیم و دلایل دیگری بر لزوم پوشش، عرضه کنیم. نخستین سخن ما این است که برهنگی ارزش زن را از بین می برد و او را تا حد یک کالا و یک «جنس» پست می کند. شک نیست که انسان دارای غریزه جنسی است و باید آن را مثل هر غریزه طبیعی دیگر ارضا کند، اما ارضای غریزه جنسی به معنی همگانی کردن و همه جایی کردن مسئله جنسیت نیست. زنی که تن و اندام خود را به معرض دید همگان می گذارد و آنچه را که به جنسیت او مربوط می شود به کوچه و بازار می کشد، در حقیقت می خواهد با تکیه بر «زنانگی» خویش جایی برای خود در جامعه باز کند، نه با تکیه بر «انسانیت» خویش. در واقع او بدین ترتیب اعلام می کند که آنچه برای او اصل است «زن بودن» اوست، نه انسان بودن و نه اندیشه و لیاقت و کارایی او. چنین زنی، چنان که گفتیم قبل از همه خود اسیر خود است، او به مغازه داری شبیه است که دائماً در قعر تزئین و تغییر دکوراسیون و بترین مغازه است و این اندیشه به او مجال آرزوهای بزرگتر را نمی دهد. بانویی که دائماً نگران زیبایی و زینت خویش است، کجا می تواند غمخوار آن هموطن گرسنه و محروم خود باشد؟ کجا می تواند بیندیشد که دیگران با میهن او چه می کنند؟ کجا می تواند به فکر نجات مستضعفین زمین باشد؟ در جامعه ای که زن را نه با معیارهای انسانی، بلکه با معیارهای زنانگی می سنجند، زن در حکم یک کالا است و با او مانند یک کالا رفتار می شود. اجازه دهید به جای هرگونه توضیح و تفصیل یک نمونه عینی واقعی را نقل کنم، تا ببینید وقتی اصولاً بینش مادی بر یک جامعه حاکم می شود و انسان، حیوان و زن کالا می شود، آنگاه سرمایه داری که وجه اقتصادی همین بینش مادی است، با زن چه می کند. این نمونه واقعی، یک آگهی تجارتي و تبلیغاتی است که من آن را از کتابی به نام خود پیدا، نگرشهایی درباره لباس ۱۳ نقل می کنم. این کتاب که تالیف دو مؤلف امریکایی است، مسئله لباس را از جنبه های مختلف براساس همان بینشها و ارزشهای غربی، مورد بحث قرار داده است. از جمله بحثی دارد در اینکه در هر ملتی مردها نسبت به یکی از اعضاء بدن زن حساسیت دارند (و من در اینجا مخصوصاً به سبب نقل این نمونه از همه خوانندگان و مخصوصاً از همه خواهرانی که این نوشته را می خوانند، پوزش می طلبم که ناچار شده ام برای بیان عفونت تمدن غربی و بیان تنزل مقام زن در این تمدن، عباراتی را ترجمه کنم که از ادب اسلامی به دور است)، آنگاه، در تأیید بحث خود یک آگهی متعلق به یک شرکت صنعتی به نام «برلینگتون» را که سازنده مد و لباس و انواع و اقسام جورابهای زنانه است، عیناً گراور کرده است. قسمت اعظم این آگهی از سه تصویر مجزا (که ما از آوردن آنها در این نوشته معذوریم)، تشکیل می شود، که یکی گردن برهنه یک زن را نشان می دهد و زیر آن نوشته شده است «ژاپنیها»، دیگری سینه برجسته زنی است در یک بلوز و زیر آن نوشته شده است «فرانسویها» و عکس سوم که به تنهایی برابر مجموع دو عکس فوق است، تمامی پاهای برهنه یک زن را نشان می دهد که زیر آن نوشته شده است «امریکاییها»، آنگاه این عبارات با حروف مختلف ریز و درشت و با استادی تمام در زیر این سه عکس آمده است: آنچه ما می خواهیم به زنان در باره مردان بگوئیم این است: که مردهای جاهای مختلف دنیا با هم فرق دارند. که چیزی که در مرد امریکایی اثر می کند «پاهاست» و فقط برلینگتون است که «پا» را می شناسد چون ماییم که سکسی ترین جوراب شلواری جهان را تولید می کنیم حرفهای ما را ده هفته تمام در جاهای مهمی خواهید شنید بهار امسال ما در «ردبوک» و در ژورنال مد ضمیمه نیویورک تایمز و در شبکه های سراسری و محلی تلویزیون هستیم پس فرصت را مغتنم شمارید و برای خرید جوراب شلواریهای ما پس انداز کنید و بالاخره آن که پیش از هر زن امریکایی به این جوراب شلواریها، احتیاج دارد، شما هستید. این یک نمونه از نمونه های بی شماری است که در دیوار مغرب زمین را پر کرده است. آنچه زنان باید بدانند این است که مردان ژاپنی را با گردن و مردان فرانسوی را با سینه و مردان امریکایی را با پاهای خود، می توانند جذب کنند (روانشناسی در خدمت سکس)، و سکسی ترین جوراب شلواری را فلان شرکت تولید می کند (سکس در خدمت سرمایه)، و ده هفته تمام در تلویزیون و رادیو و

مجلات.... (وسایل ارتباط جمعی در خدمت سرمایه). این است آنچه ما از آن بیم داریم و با آن مخالفیم. پست کردن زن تا آن حد که گویی صحبت «سیگار» و «کفش» و نظایر آن در میان است. این است آن سرنوشتی که به نام آزادی و تساوی حقوق بر زن تحمیل می‌شود. وقتی کار بدنجا می‌کشد که دیگر از زن نه به عنوان یک موجود دارای شخصیت و هویت، بلکه از اجزای بدن او صحبت به میان می‌آید و از سکسی بودن سر و سینه و پای زن چنان بحث می‌شود که از مزه گوشت گردن و قلوه گاه و ران گوسفند، بزرگترین لطمه به خود زن وارد شده است. او که همواره با حفظ شرم، از موضع قدرت و ناز با جنس مخالف روبرو می‌شده، اکنون از موضع ضعف و نیاز خود را عرضه می‌کند. اکنون دیگر آن غرور زنانه که جزء لاینفک زنانگی اوست به کلی شکسته شده است و دیگر از آن عزت نفس و مناعت طبع که او را «محبوب» و «معشوق» می‌ساخت، خبری نیست. شگفت است که هرگاه صحبت از پوشش و سادگی اسلامی به میان می‌آید، مخالفان که غالباً یا شیفتگان نا آگاه غربند، یا پادوهای مزدور سرمایه داری مصرفی، زبان به سخنرانی می‌گشایند که بله شما می‌خواهید زن را از حضور فعال در جامعه محروم کنید و او را در خانه محبوس سازید و شما شخصیت زن را جدی نگرفته‌اید و نیمی از جمعیت کشور را از صحنه کار اجتماعی بیرون رانده‌اید. در پاسخ باید گفت اتفاقاً چون در تفکر اسلامی زن باید به عنوان یک انسان به صورتی بسیار جدی وارد اجتماع شود، لازم است دست از تجمل و خودنمایی بردارد. هرچه حضور زن در یک جامعه تفننی تر باشد، زن برهنه تر و آرایش کرده تر است. لازمه اجتماعی بودن این است که فرد کمتر به خود بپردازد و خود را همچون قطره‌ای در دریای جامعه غرق کند. لازمه وارد اجتماع شدن این است که «من» از میان برود و «ما» ایجاد شود و اگر قرار شود، هر زنی، و هر مردی با توجه به لباس و بدن و روی و موی خویش، سعی کند که از خود هرچه بیشتر یک «من» مشخص و انگشت نما بسازد، معلوم می‌شود او نمی‌خواهد به اجتماع بپیوندد و نه در غم جامعه، که در غم خویش است. حج را به یاد آورید. «آنجا قرار است در پرتو تابش آفتاب حقیقت الهی، همه من‌ها دست از من بودن خود بردارند، و «ما» شوند و درست به همین دلیل همه باید «احرام» بپوشند که لباسی بسیار ساده و همانند است. در حج زنان و مردان باید دست از زینت و آرایش و تجمل و تفنن بردارند و یکدل و یکصدا، یک جامعه نمونه بسازند. می‌بینید که لباس به همان اندازه که فرد را از جامعه متمایز و انگشت نما می‌کند، به همان اندازه او را از جامعه جدا می‌کند. این همه تنوع و تفنن که در لباس و آرایش زن غربی و غربزده دیده می‌شود، دقیقاً نشانه آن است که زن در جامعه غربی به صورت جدی وارد جامعه نشده، بلکه به عنوان یک شیء لوکس و زینتی که همواره جای آن در حاشیه کارهای جدی است، به جامعه دعوت شده است. یعنی آنچه نشانه آزادی و حضور جدی و فعال این گونه زنان در جامعه تلقی می‌شود، دقیقاً دلیل است بر اینکه جامعه هرگز آنان را به نحو جدی به بازی نگرفته است، بلکه واقعاً به بازی گرفته است. شما در همین جامعه ما یک روز در مقابل یک اداره-از همان نوعی که تاکنون بوده است و ازین پس نباید باشد- بایستید و ببینید چه زنان و مردانی با چه آرایشی بیرون می‌آیند و یک روز نیز در مقابل یک کارخانه بایستید و به زنان و مردان کارگری که به صورت جدی وارد جامعه شده اند نگاه کنید. چه تفاوتی می‌بینید؟ آنجا که مسئله کار جدی در میان نیست، تفنن و تجمل و خودنمایی جلوه گر است و هرکس در اندیشه سر و وضع خویش است و آنجا که صحبت از کار و تولید است زنان و مردان ساده تر و بی‌پیرایه ترند. این تفاوت، تنها میان اداره و کارخانه نیست، *این لحن به تابستان سال ۱۳۵۹ یعنی به زمان نشر چاپ اول این کتاب مربوط می‌شود و پیداست که جامعه ما از آن زمان تا کنون تحولات مثبت بسیاری پیدا کرده است تفاوت هر دو محیط تفننی و جدی اعم از مدرسه، بیمارستان، سربازخانه و مزرعه همین است که در یکی مردان و زنان می‌خواهند با تجمل و انگشت نمایی، جامعه را محو خود کنند و در آن دیگری می‌خواهند با سادگی و بی‌پیرایگی، خود را در جامعه محو سازند. آری جامعه هرچه جدی تر باشد، زن پوشیده تر است و جمهوری اسلامی از آنجا که می‌خواهد زنان، نه برای هوس مردان، بلکه برای خدا و در خدمت خلق وارد جامعه شوند، آنان را ساده و پوشیده می‌خواهد. دلیل دیگر ما بر اینکه لباس افراد جامعه و مخصوصاً لباس زنان نمی‌تواند به هر شکلی و اندازه‌ای باشد و با

ید حدو ضابطه ای داشته باشد، این است که اصولاً بی بندو باری در پوشش و لباس، نهایتاً موجب بی بند و باری در تحریک غریزه جنسی است. تحقیقات علمی در فیزیولوژی و روانشناسی در باب تفاوت‌های جسمی و روحی زن و مرد ثابت کرده است که مردان نسبت به محرک‌های چشمی شهوت‌انگیز، حساستر از زنانند و برعکس زنان در مقابل محرک‌های لمسی حساسیت بیشتری دارند: «آستانه حس لمس و درد در زنان از زمان تولد پایین‌تر از مردان است، یعنی زنان به درد و لمس حساسترند. نیز در همه سنی شنوایی آنها بهتر از مردان است... در عوض مردان بینایی بهتری دارند. این مزیت‌های جنسی در استعداد حسی، آموخته یا اکتسابی نیست بلکه از زمان کودکی آشکار است... مردان بالغ به محرک‌های بینایی شهوانی حساسیت بیشتر دارند. این نقطه ضعف مرد در زندگی روزمره اش همواره به چشم می‌خورد و به صورت‌های گوناگون از جمله تهیه عکسها، مجلات و فیلم‌های سکسی مورد بهره برداری قرار می‌گیرد. زنان به محرک‌های لمسی حساسیت بیشتر دارند. این تفاوت حساسیت از همان اوایل و تحت تأثیر «اندروژنها» شکل می‌گیرد. اصطلاح «چشم چرانی» که برای این ویژگی مردان به کار می‌رود زائیده حساسیت مردان نسبت به محرک‌های بینایی شهوانی است. چون بُرد حس بینایی زیاد است، یعنی چشم می‌تواند از فاصله نسبتاً دور تحت تأثیر محرک‌ها قرار گیرد و از این گذشته وسعت زیادی از محیط در آن واحد دیده می‌شود، و از سوی دیگر ترشح اندروژنها صورتی یکنواخت دارد و هیچ عامل طبیعی آن را قطع نمی‌کند، مردان به صورتی گسترده‌تر تحت تأثیر محرک‌های شهوانی قرار می‌گیرند و از این نظر فعال‌ترند. از سوی دیگر، چون حس لامسه برد زیاد ندارد و فعالیتش محدود به تماس از نزدیک است و از این گذشته هورمون‌های جنسی زن به صورتی دوره ای ترشح می‌شوند و به طور متناوب عمل می‌کنند، تأثیر محرک‌های شهوانی بر زن، صورتی بسیار محدود دارد و از این نظر فعالیت زنان بسیار کم است...» ۱۴ گاهی دیده می‌شود که بعضی از خواهران ما، هنگامی که سخن از پوشش اسلامی به میان می‌آید، در صدد مقایسه لباس زنان و مردان برمی‌آیند و مثلاً می‌گویند چرا پوشاندن موی سر و یا گردن بر مردان واجب نشده اما بر زنان واجب است. در پاسخ باید گفت که اولاً همان‌طور که گفتیم بسیاری از لباس‌هایی که امروزه مردان ما می‌پوشند، از آن جهت که بدن نما و چسبیده به تن است، با روح فرهنگ اسلامی منافات دارد و در واقع اسلامی نیست و حق این است که لباس مردان ما هم با الهام از ادب و معنویت اسلامی تغییر کند و از این صورت تقلیدی غربی بدر آید. اما در عین حال همان‌طور که تحقیقات و تجربه‌های علمی نشان می‌دهد، آن اندازه که مرد از نگاه کردن به اندام و تن زن تحریک می‌شود، زن از مشاهده مرد تحریک نمی‌شود. در همین زمینه در روانشناسی جنسی نیز ثابت شده که در حالی که تمامی سطح بدن زن برای مرد محرک است در مرد چنین نیست. ۱۵ این گونه تفاوت‌ها هم نگاه مرد را محدودتر می‌کند و هم پوشش زن را باری، به سخن خویش بازگردیم که گفتیم بی‌بندوباری در پوشش تن، به معنی نپذیرفتن هیچ ضابطه و محدودیتی در تحریک غریزه جنسی است و اگر در جامعه ای، برای تحریک غریزه جنسی قاعده و حدودی وجود نداشته باشد، ناچار باید در روابط جنسی افراد نیز قاعده و نظم و ضابطه ای وجود نداشته باشد. چون تحریک بی‌ضابطه، مستلزم ارضای بی‌ضابطه غریزه جنسی است و کدام جامعه را می‌شناسیم که ارضای بی‌ضابطه غریزه جنسی را پذیرفته باشد؟ آیا این همه تجربه در طول تاریخ و عرض جغرافیا، کمتر نیست تا بدانیم مسئله غریزه جنسی با ایجاد بی‌نظمی و بی‌بندوباری در روابط جنسی حل نمی‌شود؟ انسان که جای خود دارد، در کدام جامعه حیوانی دیده شده است که روابط جنسی بدون ضابطه باشد و هر حیوانی در هر زمان و هر کجا با هر حیوان دیگر در آمیزد، مگر نه این است که در جامعه حیوانی نیز، جفت هر حیوانی مشخص و معلوم است؟ آیا در کشورهای قبیل دانمارک و سوئد و کشورهای شبه جزیره اسکاندیناوی که محدودیت روابط جنسی از سایر ممالک کمتر است، مشکل حل شده است؟ آیا شگفت نیست که در این کشورها که قاعدتاً باید آرامش روانی و روحی ایجاد شده باشد، آمار خودکشی از سایر کشورها بیشتر است؟ گاهی که مسئله برقراری ضابطه و محدودیت در تحریک غریزه جنسی به میان می‌آید، عده ای استدلال می‌کنند که همه گرفتاری‌هایی که در کشورهای اسلامی و شرقی بر سر غریزه جنسی وجود دارد، ناشی از همین محدودیت‌هاست، اگر به کلی هر گونه محدودیتی برداشته

شود و روابط آزادشود، این حرص و ولعی که وجود دارد از بین می‌رود و مسئله‌ی غریزه جنسی عادی می‌شود. در پاسخ باید گفت این تجربه را سالهاست کشورهای غربی آغاز کرده‌اند و بعضی کشورها در رفع محدودیت و برداشتن شرم از مسائل جنسی، تا حدود زیادی نیز پیش رفته‌اند، آیا واقعا مسئله برای آنان حل شده است؟ مثلاً اکنون در انگلستان، یا آلمان، دانمارک و یا سوئد با آن مجلات سکسی خالی از شرم، با آن وضع لباس پوشیدن، آن همه فیلمهای آنچنانی و خلاصه آن همه برهنگی و بی‌پردگی، آیا عطش جنسی فرونشسته است و مسئله غریزه حل شده است؟ کسانی که چنین عقیده‌ای دارند، غریزه جنسی را نشناخته‌اند. غریزه جنسی دقیقاً مانند اسبی است که با تازیانه، تحریک می‌شود و می‌دود، این تازیانه گهگاه لازم است، اما اگر حسابی در کار نباشد و تازیانه از حد بگذرد، اسب رم می‌کند. سالهاست که مغرب زمین چه در تصویر و چه در لباس، روز به روز اعضای محرک غریزه جنسی را آشکارتر ساخته است، اما می‌بینیم برخلاف این فرضیه، روز بروز آتش این غریزه برافروخته‌تر شده است و هجوم مردم به مسئله سکس بیشتر می‌شود و تیراژ مجلات و کتب سکسی، بالاتر می‌رود و تجارت این رشته، پرسودتر می‌گردد. آری یک نکته هست و آن اینکه در مغرب زمین هر پرده که از شرم و عفاف کنار می‌رود و جلوه تازه‌ای از جنسیت آشکار می‌گردد، چند صباحی آن جلوه و آن نمایش تازگی دارد و سپس جاذبه خود را از دست می‌دهد و نسبتاً عادی می‌شود. اگر مسابقه به همین جا تمام می‌شد، مسئله حل بود، اما نکته این است که به محض اینکه یک نوع از تحریک در اثر تکرار عادی شد، انسان در پی تحریک تازه‌ای برمی‌آید که شدیدتر باشد، و سوداگران بازار تحریک نیز این نکته را به خوبی فهمیده‌اند و به همین دلیل دائماً در صدد کشف و اختراع روشهای جدیدتر و شدیدتر هستند. یکی از اشتباهات بزرگ کسانی که برای حل مسئله غریزه جنسی چنین فرضیه‌هایی پیشنهاد می‌کنند این است که آنان در عالم خیال چنین فرض می‌کنند که انسان در جامعه یک غریزه دارد و آن هم همین غریزه جنسی است، یعنی می‌خواهند - مسئله را به صورت ساده و مجزا از سایر عوامل اجتماعی حل کنند و حال آنکه در عالم واقع نمی‌توان این مسئله را جدا از مسائل اقتصادی و درآمدی که از تحریک غریزه جنسی عاید سرمایه‌داران می‌شود، در نظر گرفت. نه تنها غریزه جنسی با تحریک بیشتر از میان نمی‌رود، بلکه اگر فرضاً هم شعله این نیاز بخوابد خاموش شود، سرمایه‌داران و همه آنها که از این راه کسب درآمد می‌کنند، نخواهند گذاشت این آتش خاموش شود و همواره با حیل‌ها و ترفندهای جدید، بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنند و با نوشاندن آب شور به تشنگان آنان را تشنه‌تر می‌سازند. غریزه جنسی از این نظر تا حدودی شبیه به اعتیاد است. ممکن است کسی تصور کند که علت اشتیاق معتادان به موادی مثل تریاک و هروئین این است که این مواد نایاب است و به مقدار بسیار کم در دسترس معتادان قرار می‌گیرد، بنابراین برای ریشه کن کردن اعتیاد باید هروئین را به مقدار زیاد، در دسترس معتادان قرار داد. این فرضیه ظاهراً عاقلانه به نظر می‌رسد، اما در عمل نتیجه‌اش این خواهد شد که معتاد در اثر مصرف زیاد حساسیت خود را نسبت به هروئین از دست می‌دهد و مقادیر زیاد بر او عادی می‌شود و برای نشئه شدن مقدار زیادتری طلب خواهد کرد و آن مقدار زیادتر نیز پس از چندی عادی می‌شود و دوباره مقداری با زهم بیشتر لازم می‌آید و این افزون‌طلبی تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که بالاخره معتاد جان خود را از دست می‌دهد. بالاخره گیریم این سخن درست باشد و حال آنکه عملاً دیده‌ایم که نادرست است. فرض می‌کنیم در یک جامعه بنا بر آن، باشد که انواع تحریکات جنسی آشکار شود و نه افراد در لباس پوشیدن حدی داشته باشند، نه تصاویر در نمایش اندام آدمی، نه سینماها در بیان روابط جنسی و نه تأثیرها در نمایش آنچه نباید، و خلاصه همه چیز در خدمت سکس به کار گرفته شود و مردم نیز از صبح تا شب مرتباً در روزنامه‌ها، مجلات، تلویزیون، سینما و اماکن عمومی شاهد مناظر سکسی باشند و مغازه‌های متعددی برای عرضه صنایع سکسی مشغول به کار باشد و همه جا صحبت سکس در میان باشد و این شیوه را مستمراً ادامه دهند که شاید مسئله سکس حل شود. حال می‌گوییم فرضاً راه حل مشکل غریزه جنسی این باشد، این همان راه حلی است که ما مخصوصاً از آن وحشت داریم. معنی این راه حل این است که اگر می‌خواهید مسئله غریزه جنسی حل شود بیاید و همه هم و غم خود را کنار بگذارید و همه دردهای دیگر

خود و مردم دیگر را فراموش کنید و اوقات و نیروها و خلاقیت های خود را یکسره صرف مسئله سکس کنید تا این مسئله دیگر برای شما مسئله نباشد. حرف ما این است که در چنین حالی، بزرگترین مسئله همین است که آدمی در زندگی برای حل مسئله جنسیت، همه حقایق دیگر عالم و همه وظایف دیگر خویش را فراموش کند و دائماً در پی آن باشد تا با تحریک هرچه بیشتر غریزه جنسی، مشکل غریزه جنسی خود را حل کند. این درست آن ضرب المثل را به خاطر می آورد که می گویند «گدایی کن تا محتاج خلق نشوی». ما انسان را بزرگتر از آن می دانیم که غمی جز مسئله تن و جنسیت خود نداشته باشد. ما این نوع حل مسئله را - به فرض هم که ممکن باشد - دقیقاً انحطاط انسان می دانیم. کدام مسئله برای انسان بزرگ تر و مهم تر از اینکه انسان به غیر از غریزه جنسی مسئله دیگری نداشته باشد؟ خواه آن را حل کرده و خواه حل نکرده باشد. چرا باید چنین بهای گزافی برای حل این مسئله پرداخت؟ یک نکته بسیار ظریف و درعین حال بسیار اساسی این است که مسئله جنسیت، پوشیدگی، برهنگی و ضوابط حاکم بر آن را نباید یکسره از لحاظ مصالح زندگی اجتماعی فرد بررسی کرد، و نباید فقط به دنیای بیرون و جامعه پیرامون آدمی اندیشید، بلکه باید به اهمیت احساس شرم، به عنوان یک خصلت ذاتی و درونی او نیز توجه کرد. شرم یکی از صفات مخصوص انسان است و انسان تنها حیوانی است که اصرار دارد دست کم بعضی از اندامهای خود را بپوشاند. اگر سخن گفتن، منطقی داشتن و وجدان داشتن که از جمله تفاوت های انسان با حیوانات است - برای انسان «کمال» محسوب می شود و به او ارزش می بخشد، چرا «احساس شرم» و گریز از برهنگی که آن نیز خاص انسان است، کمال محسوب نشود؟ حقیقت این است که در مسئله غریزه جنسی و برهنگی یا پوشیدگی، یک دنیای عظیم و رازآمیز را نباید فراموش کنیم و آن دنیا، همان «خود» انسان است. پروفیسور اسوالد شوارتز که یک طبیب و روانشناس اتریشی است، در اشاره به همین نکته در کتاب روانشناسی جنسی خود می نویسد: «علاوه بر مردم شناسی، تجزیه و تحلیل روانشناسی نیز ثابت می کند که احساس شرم یکی از صفات عمده نوع بشر است. هیچ قبیله اولیه ای، هر قدر هم بدوی بوده باشد، شناخته نشده است که از خود شرم بروز ندهد؛ و بچه های کوچک نیز شرم دارند، در طی دوران رشد بشر، و همچنین در خلال رشد افراد، بوسعت موضوعاتی که مورد حمایت شرم قرار می گیرد افزوده می شود. حمایت، وظیفه مخصوصی است که برعهده شرم گذارده شده است.... کاملاً معلوم است که شرم قبل از همه چیز از اعضای تناسلی و وظایف آنها حمایت می کند، نه محض خاطر چیزی که آنها در اصطلاحات تشریحی و فیزیولوژیکی دارند، بلکه محض خاطر آنچه در ماورای آنها قرار دارد، یعنی محض خاطر راز جنس.... مثلاً بسیاری از والدین به خود می بالند و از رازگویی نامحدود بچه های بزرگ سال خود لذت می برند، آنها نمی دانند چگونه یکی از ارکان اساسی بزرگسالی این است که انسان چیزی داشته باشد که مخصوص خود او باشد و مورد حمایتش قرار گیرد و سری در ضمیر باطنی خود داشته باشد که بودلر آن را «باغ نهان» نامیده است. شرم نگهبان سر مزبور است.... ادعای پیشرفت و مدرنیزم خرقة ای برتن بی خبری از ارزشهای اساسی است و شرم، نخستین قربانی این گمراهی اخلاقی است. مثلاً نهضت اعتقاد به لختی نمونه وحشتناکی از این ادعاست و باید هم باشد.... شرم احتیاج به حمایت دارد تا اینکه نه قراردادهای تمدن، بلکه لطیف ترین ارکان سرشت انسانی را حفظ کند. بعد از جنس که اصل و هسته است، شرم از کل شخصیت ما، نه در شکل منحط آن مثل خودپرستی، بلکه در معنای صحیح «قدر خودشناسی» حمایت می کند.» (۱۶، ۱۳) the *visible self: perspectives on dress* ص ۱۱۷. ۱۴) نقل از مقاله «تفاوت های زن و مرد از نظر فیزیولوژی و روانشناسی» از دکتر محمود بهزاد، مجله نگین، شماره ۱۳۴، تیرماه ۱۳۵۵، ص ۲۴. ۱۵) کتاب *The Psychology of Clothes* ص ۱۰۷. ۱۶) روانشناسی جنسی، صفحات ۷۰ و ۷۱.

خانواده

بی بندوباری در پوشش، بی بندوباری در تحریک است و بی بندوباری در تحریک، بنیاد خانواده را متلاشی می کند. غریزه جنسی

یکی از علل مهم ازدواج و به وجود آمدن خانواده است، اما پس از ازدواج هرچه زمان می‌گذرد نقش غریزه جنسی در حفظ دوام خانواده کمتر می‌شود و بجای آن نقش عشق، تفاهم و وفاداری در بقای خانواده بیشتر می‌شود. هم اینجا باید گفت که بی‌لباسی، عریانی و خودنمایی، افت زندگی خانوادگی است و در یک کلام، بی‌حجابی ریشه درخت خانواده را می‌خشکاند. چنانکه دیدیم، نه تنها در اسلام، بلکه در همه مرامهای اجتماعی جهان، این نتیجه حاصل شده است که خانواده باید محفوظ و محترم بماند و زن و مرد باید دلبسته و وفا دار یکدیگر باشند تا آشیان دلبذیری بر ای فرزندان خویش بنا کنند و با تربیت آنها، آینده جامعه خویش را ترسیم کنند. اما در جامعه‌ای که برهنگی بر آن حاکم است هر زن و مردی همواره در حال مقایسه است، مقایسه آنچه دارد، با آنچه ندارد و آنچه ریشه خانواده را می‌سوزاند این است که این مقایسه آتش هوس را در زن و شوهر، و مخصوصاً در وجود شوهر دامن می‌زند. زنی که بیست یا سی سال در کنار شوهر خود زندگی کرده و با مشکلات زندگی جنگیده و در غم و شادی او شریک بوده است، پیداست که اندک اندک بهر چه اش، شکفتگی خود را از دست می‌دهد و روی در خزان می‌گذارد. در چنین حالی که سخت محتاج عشق و مهربانی و وفاداری همسر خویش است، ناگهان زن جوانتری از راه می‌رسد و در کوچه و بازار، اداره و مدرسه، با پوشش نامناسب خود، به همسر او فرصت مقایسه‌ای بدست می‌دهد و این مقدمه‌ای می‌شود برای ویرانی اساس خانواده و برباد رفتن امید زنی که جوانی خود را نیز برباد داده است. و همه خواهران جوان لابد می‌دانند که هیچ جوانی نیست که به میانسالی و پیری نرسد و لابد می‌دانند که اگر امروز آنان جوان و با طراوتند، در فردای بی‌طراوتی آنان، باز هم جوانانی هستند که بتوانند برای خانواده فردای آنها همان خطری را ایجاد کنند که خود آنان امروز برای خانواده‌ها ایجاد می‌کنند. به تجربه ثابت شده است که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون خانواده برقرار بماند. در اسلام خانواده اهمیت بسیار دارد و شاید بتوان گفت که مطابق آنچه از مجموع معارف اسلامی استنباط می‌شود، در میان نهادهای اجتماعی، خانواده در تربیت و تکامل آدمی بزرگترین نقش و وظیفه را بر عهده دارد. اهمیت خانواده و شرح تأثیر آن، محتاج بحث جداگانه‌ای است ۱۷. جامعه بدون خانواده پایدار نمی‌ماند. هیچ یک از فیلسوفان و جامعه‌شناسانی که آمیزش جنسی اشتراکی را تجویز می‌کردند و می‌خواستند آن را جانشین خانواده سازند، نتوانستند حتی برای مدتی کوتاه، طرح خود را عملی سازند. اگر نمونه افلاطون دور از دسترس است، نمونه مارکس قابل مشاهده و بررسی است. مارکسیستها می‌خواستند با اشتراکی کردن روابط جنسی مسئله را حل کنند. آنها معتقد بودند (و هنوز هم مطابق اصول خود باید معتقد باشند) که شکل شرقی خانواده، محصول نظامهای اقتصادی فئودالیسم و بورژوازی است و اختصاصی بودن روابط زن و مرد نتیجه «مالکیت خصوصی» و روبرنای آن است و قهراً با سرآمدن دوره مالکیت خصوصی، خانواده خصوصی نیز محو خواهد شد. انگلس در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، می‌نویسد: «نخستین شرط رهایی زن، شرکت تمامی جنس مؤنث در صنایع عمومی است و این شرط نیز الغای خانواده فردی را به عنوان واحد اقتصادی جامعه اقتضا می‌کند. ۱۸» و هم او می‌گوید: «اقتصاد خانگی خصوصی به اقتصاد اجتماعی مبدل می‌شود. کار مراقبت و پرورش کودکان یک امر عمومی خواهد شد. جامعه از کودکان چه مشروع و چه نامشروع به طور یکسان مراقبت خواهد کرد.» ۱۹ اما باید دید این اندیشه‌ها در عمل به چه سرنوشتی دچار شد. به محض اینکه پس از انقلاب کمونیستی در شوروی، تعدادی از ضوابط مربوط به نظام خانواده لغو گردید، آشفتگی و هرج و مرج و عواقب ناشی از آن به اندازه‌ای بالا گرفت که اصل انقلاب در معرض خطر افتاد تا بدان حد که: «جداییها در سال ۱۹۳۵ نزدیک به نیمی از ازدواجهای ثبت شده رسید (۴۴ درصد)؛ تعداد سقط جنین به حدی بود که دیگر بیمارستانها جا نداشتند؛ افزایش اطفال رها شده موجب افزایش میزان بزه کاری جوانان شده بود... در ماه اوت ۱۹۳۵، کمیسر عدالت خلق در ایزوستیا نوشت: پدران صدها هزار کودک علی‌رغم وظایفی که توسط دادگاهها به آنان ابلاغ شده است از یاری کردن به این کودکان شانه خالی می‌کنند.» ۲۰ و سرانجام کار به جایی رسید که در سالهای ۱۹۴۴ تا ۴۹ قوانینی وضع می‌شود که به موجب آن: «ازدواج دفاکتو (یعنی ازدواج آزاد رسمیت نیافته) ملغی می‌شود»

شود و طلاق حتی از کشورهای غربی هم مشکل تر می گردد. خانواده نه تنها به وسیله کمکهای مادی گوناگون، مورد کمک قرار می گیرد، بلکه موضوع افتخار و مباهات نیز می شود (اعطای عناوین و نشان های مختلف به «مادران قهرمان» و غیره... ۲۱ این یک تجربه محسوس و ملموس است که ثابت می کند رابطه جنسی نظم و ضابطه می خواهد، و اگر رابطه جنسی نظم و ضابطه می خواهد، در آن صورت تحریک غریزه جنسی نیز نظم و ضابطه لازم دارد و محدودیتهایی که در اسلام برای پوشش زنان و مردان وضع شده، گوشه ای از این نظم ها و ضابطه هاست. هیچ چیز منطقی تر از این نیست که گفته شود آنجا که ارضای یک غریزه امکان ندارد تحریک آن ظلم است و باید ممنوع شود. اگر نمی توانیم به گرسنه ای همه گونه غذا بدهیم، چرا باید اشتها ی او را با عطر و بوی برخاسته از غذاهای اشتها انگیز تحریک کنیم. آیا چنین توقعی نابجا و چنین سخنی غیر منطقی است؟ حال که در دنیا له بحث لباس، سخن از خانواده را به میان آورده ایم، دریغ است اگر به یاد نیاوریم که قرآن زن و شوهر را در خانواده به «لباس» یکدیگر تشبیه می کند و می گوید: هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ. «زنانتان لباس شما هستند و شما لباس زنانتان.» (سوره بقره، آیه ۱۸۷). زن، لباس شوهر و شوهر لباس زن است. اگر در این تشبیه دقت کنیم آن را فوق العاده زیبا و پرمعنی خواهیم یافت. لباس از همه چیز به تن انسان نزدیک تر است و محرم تر، و آن گاه همین لباس در عین نزدیکی به تن، تن را از دیگران می پوشاند و دور می سازد. زن و شوهر نیز نسبت به یکدیگر چنین اند. به یکدیگر نزدیکند و در عین حال هر یک از آن دو موجب حفظ عفت دیگری است، همان طور که لباس انسان را از برهنگی و بی عفتی حفظ می کند. ۲۲ علاوه بر این، به همان ترتیب که لباس هر کس مایه وقار و آراستگی اوست، همسر نیز مایه وقار و آراستگی فرد در زندگی اجتماعی است و به همان ترتیب که از شکل و نوع لباس می توان به بسیاری از جنبه های شخصیت افراد پی برد، از نوع همسری که هر کس برمیگزیند و دارد نیز می توان شخصیت او را باز شناخت. تفاوت زن و شوهری که تشکیل خانواده می دهند، با زن و مردی که در یک جامعه بی بند و بار رابطه جنسی برقرار می کنند، این است که زن و شوهر مطابق تمثیل قرآنی، در حکم لباس یکدیگرند و مایه عفت و پوشیدگی همنند و حال آنکه آن دوتای دیگر موجب برهنگی و بی عفتی یکدیگر می شوند، یعنی دقیقاً نسبت به یکدیگر عکس کار لباس را انجام می دهند. ۱۶) روانشناسی جنسی، صفحات ۷۰ و ۷۱. ۱۷) نویسنده در مقاله ای دیگر تحت عنوان «اهمیت تأثیر خانواده در تربیت دینی فرزندان»، بعضی از جنبه های مربوط به خانواده را مورد بحث قرار داده است. ۱۸ و ۱۹) مارکس و مارکسیسم، ص ۱۰۲. ۲ و ۲۱) مارکس و مارکسیسم، صفحات ۱۷۵ و ۱۷۶. ۲۲) تفسیرالمیزان، تالیف استاد علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۱۸۷ سوره بقره.

سخن آخر

کریستین آندرسن داستانی دارد که مضمون آن به زبان خودمانی ما این است که دو خیاط به شهری وارد شدند و پادشاه را فریفتند که ما در فن خیاطی استادیم و بهترین لباسها را که برازنده قامت بزرگان باشد می دوزیم. اما از همه مهم تر، هنر ما این است که می توانیم لباسی برای پادشاه بدوزیم که فقط حلال زاده ها قادر به دیدن آن باشند و هیچ حرامزاده ای آن را نبیند. اگر اجازه فرمایید چنین لباسی برای شما نیز بدوزیم. پادشاه با خوشحالی موافقت کرد و دستور داد مقادیر هنگفتی طلا و نقره در اختیار دو خیاط گذاشتند تا لباسی با همان خاصیت سحرآمیز بدوزند که تارش از طلا و پودش از نقره باشد. خیاطها پول و زر و سیم را گرفتند و کارگاهی عریض و طویل دایر کردند و دوک و چرخ و قیچی و سوزن را براه انداختند و بدون آنکه پارچه و نخ و طلا و نقره ای صرف کنند، دستهای خود را چنان استادانه در هوا تکان می دادند که گفتم مشغول دوختن لباسند. روزی پادشاه نخست وزیر را به دیدن لباس نیمه کاره فرستاد. اما صدراعظم هر چه نگاه کرد چیزی ندید، از ترس آنکه مبادا دیگران بفهمند که او حلال زاده نیست، با جدیت تمام زبان به تعریف لباس و تمجید از هنر خیاطان گشود و به پادشاه گزارش داد که کار لباس به خوبی رو به پیشرفت است. مأموران عالی رتبه دیگر هم به تدریج از کارگاه خیاطی دیدن می کردند و همه پس از آنکه با ندیدن لباس به

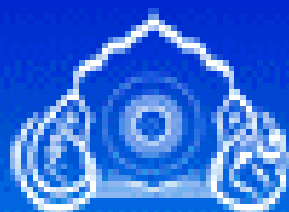
حرامزادگی خود پی می بردند، این حقیقت تلخ را پنهان می کردند و در تأیید کار خیاطان و توصیف لباس بر یکدیگر سبقت می گرفتند. تا بالاخره نوبت به خود پادشاه رسید و به خیاطخانه سلطنتی رفت تا لباس زر بافت عجیب خود را به تن کند. البته او هم چیزی ندید و پیش خود گفت معلوم می شود فقط من یکی در این همه حلال زاده نیستم، او هم با کمال دیرباوری و ناراحتی، ناچار وجود لباس و زیبایی و ظرافت آن را تصدیق کرد و در مقابل آینه ایستاد تا آن را به تن او اندازه کنند. خیاطان حقه باز پس می رفتند و پیش می آمدند و لباس موهوم را به تن پادشاه راست و درست می کردند و آن بیچاره لخت ایستاده بود و از ترس سخن نمی گفت و ناچار دائماً از داشتن چنان لباسی اظهار مسرت نیز می نمود. سرانجام قرار شد جشنی عظیم در شهر به پا شود تا پادشاه جامه تازه را بپوشد و خلائق همه او را در آن لباس ببینند. مردم به عادت معمول در دو سمت خیابان ایستادند و پادشاه لخت با آداب تمام، با آرامش و وقار از برابر آنها عبور می کرد و دو نفر از خدمه دربار دنباله لباس را در دست داشتند تا به زمین مالیده نشود و درباریان، رجال، امیران و وزیران نیز با احترام و حیرت و تحسین، پشت سر پادشاه در حرکت بودند و مردم نیز با آنکه هیچ کدامشان لباس بر تن پادشاه نمی دیدند، از ترس تهمت حرامزادگی غریب شادی سر داده بودند و لباس جدید را به پادشاه تبریک می گفتند. ناگاه، کودکی از میان مردم فریاد زد: «این که لباس به تن ندارد، این چرا لخت است؟» هر چه مادر بیچاره اش سعی کرد او را از تکرار این حرف منصرف کند نتوانست. کودک دوباره به سماجت گفت «چرا پادشاه برهنه است؟» کم کم یکی دو بچه دیگر نیز همین حرف را تکرار کردند و بعضی از تماشاچیان با تردید این حرف را برای هم نقل کردند و دیری نگذشت که جمعیت یکپارچه فریاد زد که «چرا پادشاه لخت است» و چرا... و چرا... و چرا... اینک تمدن غرب، چنین وانمود می کند که می خواهد برای انسان لباس بدوزد. اما در حقیقت به جای آنکه لباس برتن او کند، او را برهنه ساخته است و هیچ کس جرئت نمی کند فریاد بر آورد که لباسی در کار نیست و حاصل این همه مُید و پارچه و چه و چه، برهنگی انسان است. همه می ترسند که مبادا خیاطان حقه بازی که زر و سیم را برده اند و می برند آنها را به ناپاکی در اصل و نسب متهم کنند. آیا در این جهان که همه اسیر و شیفته تبلیغات غرب شده اند مردمی پیدا می شوند که دلی به پاکی آن کودک داشته باشند و فریاد برآورند که آنچه به نام لباس در غرب به تن انسان می پوشانند، پوشش نیست، بلکه برهنگی است؟ آیا مردمی پیدا می شوند که صدقاتی کودکانه داشته باشند و در مقابل جهانی که برهنگی را لباس می داند جرئت کنند و فریاد برآورند؟ چرا آن مردم، ما نباشیم؟

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به

بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۱۸۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز

بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

